

برنامه تاریخ شفاهی

نیمسار سرتیپ خدا رحم شهریاری

مصاحبه شونده :

آقای دکتر افخمی

مصاحبه کننده:

۲ ژوئن ۱۹۹۱

بتسدا، مریلند

## خلاصه پرونده تیمسار سرتیپ خدا رحم شهبازی

### صفحات

- اطلاعات مربوط به خانواده و ورود به دانشکده افسری و دانشگاه فرماندهی. ۴-۱
- مراحل خدمتی- نفوذ توده ای ها در دانشکده افسری و ارتش- موضوع  
مستشاران امریکائی. ۷-۵
- دوران خدمت در دانشکده افسری. ۱۰-۸
- دوران خدمت در لشکر ۵ خانه و مسئله ۲۸ مرداد. ۱۳-۱۱
- دوران خدمت در لشکر پیاده - لشکر گارد یک و نیروی زمینی. ۲۲-۱۴
- دوران خدمت در قوای نظامی- دانشگاه پدافند، ریاست ستاد لشکر گارد،  
ارتباط لشکرگارد با گارد شاهنشاهی. ۲۸-۲۳
- دوران خدمت در دانشکده افسری و لشکر کردستان، همکاری با سازمان  
ملل در ارتفاعات جولان. ۳۲-۲۹
- اوضاع منطقه کردستان در سال ۱۳۵۷ و نقش ارتش در منطقه، ارزیابی  
ارتش عراق. ۳۹-۳۳
- موضوع حکومت نظامی در منطقه. ۴۱-۴۰
- خروج از منطقه و عزیمت به تهران، اطلاعیه بی طرفی ارتش ، خروج  
اعلیحضرت از ایران، اوضاع منطقه کردستان و رضایت. ۴۶-۴۲
- وضع ستاد بزرگ، موضوع دستگیری در تهران و آزادی، خروج از تهران. ۵۱-۴۷
- موضوع مذهب در ارتش، عدم پخش اعلامیه از رادیو کردستان. ۵۲
- موضوع بی طرفی ارتش. ۵۴-۵۳

برنامه تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران جمعه ۷ ژوئن ۱۹۹۱ در بتسدا، مصاحبه با تیمسار سرتیپ  
خدا رحم شهرداری مصاحبه کننده غلامرضا افخمی.

سوال : تیمسار شهرداری خیلی خیلی خوشحال هستم که بعد از مدتها باز شما را می بینم و تشکر می کنم  
از اینکه تشریف آوردید اینجا می خواستم خواهش بکنم که این مصاحبه را با یک گفتار کوتاهی راجع به  
سابقه خانوادگی، تحصیلی خودتان و اینکه چه زمان به ارتش شاهنشاهی وارد شدید و بعد مدارجی را که در  
ارتش طی کردید آغاز بکنید.

تیمسار شهرداری : خیلی خوشحالم که این افتخار به من داده شده که در خدمتتان باشم و به سوالات شما پاسخ  
بدهم من خدا رحم شهرداری در سال ۱۳۰۴ در کرمان متولد شدم و در خانواده مرفهی هم به اصطلاح تعلیم و  
تربیت پیدا کردم تحصیلات اولی خودم را در کرمان و متوسطه را هم در کرمان انجام دادم بعد در سال ۱۳۲۴  
به عشق دانشکده افسری به تهران آمدم به دانشکده افسری که مراجعه کردم متأسفانه آن سال گفتند که ما  
از دانش آموزان دبیرستان نظام دانشجو می پذیریم و من با کمال یأس و نا امیدى دنبال به اصطلاح دانشکده  
دیگری می گشتم که اتفاقاً به دانشکده فنی نفت آبادان رفتم و آنجا هم چون مطابق میل نبود بلافاصله  
برگشتم در تهران این مدت هم خانواده خودم که دائم بود در تهران زندگی می کردم و سال بعدش هم باز  
رفتم به دانشکده افسری باز هم همان اشکال بود و من در کنکور دانشکده حقوق شرکت کردم و در امتحان  
ورودیه قبول شدم سال اول هم به دانشکده حقوق رفتم ولی سال بعد سال یعنی ۱۳۲۶ مجدداً به دانشکده  
افسری مراجعه کردم آن سال بالاخره موفق شدم بعد از دو سال به اصطلاح نام نویسی کنم وارد دانشکده  
افسری شدم.

سوال : ببخشید تیمسار وسط حرفتان دلیل خاصی داشت که این قدر به ارتش علاقمند بودید شما از نظر  
خانوادگی یا این فردی بود.

تیمسار شهرداری : نه واقعاً من چون دوتا از پسرعموهایم در داخل ارتش بودند تیمسار سرتیپ اسفندیار  
شهرداری، که ایشان افسر توپچی بود و افسر واقعاً شایسته ای بود و آن نمونه خوبی بود برای خانواده ما و  
یک پسرعموتی داشتم که ایشان در قشون اس پی آر قشون انگلیسی ها در ایران خدمت می کردند ولی ایشان  
به علت همان حس وطن پرستی آن کار را ادامه نداد و فرار کرد به تهران، رفت لرستان مدتی در لرستان

۱ خدا رحم شهرداری

بود برای اینکه در اس پی آر باقی نماند ولی خوب این واقعا یک علاقه ای بود که ما به ارتش داشتیم خانوادگی.

سؤال : اس پی آر همان South Persia Rifles مال انگلیسی ها بود.

تیمسار شهرداری : بله. بعد در دانشکده افسری که به منتهای آرزوی خودم رسیدم به اصطلاح وارد دانشکده شدم در سال ۱۳۲۸ به درجه افسری مفتخر شدیم در آن سال تعدادی از دانشجویان دانشکده افسری را به عنوان مربی و فرمانده دسته در دانشکده افسری نگهداشتند و فکرکنم در حدود ۱۷ نفر بودند که منم یکی از آن ۱۷ نفر بودم که بعنوان فرمانده دسته در یکی از گروهانهای کادر سابق خدمت می کردم و اتفاقاً فرمانده گروهان که من فرمانده دسته بودم همان فرمانده گروهان دانشجویی بود که تیمسار هاشمی نژاد آن موقع ستوان یکم بودند و بعد هم مراحل خدمتی را در دانشکده افسری فرمانده گردان افسر رکن سوم و افسر آموزش بودم بعد به مدت دوسال مأمور شدم من به گروههای آموزشی لشکر ۱۰ زرهی و لشکر پنج خرم آباد و دوسال هم در آن منطقه خدمت کردم دوبرتبه به دانشکده افسری احضار شدم بعد از دوسال در آن موقع فرمانده دانشکده افسری تیمسار سرتیپ جم بودند که من افسر آموزش شدم .

سؤال : چه سالی است.

تیمسار شهرداری : سال ۱۳۴۰، ۴۱.

سؤال : که شما حالا درجه تان.

تیمسار شهرداری : سروان و فرمانده گردان شدم در دانشکده افسری بعد در سال ۱۳۴۱ درکنکور دانشکده فرماندهی ستاد شرکت کردم که رفتم به دانشکده فرماندهی ستاد و در سال ۱۳۴۱ به اصطلاح از دانشکده فرماندهی ستاد فارغ التحصیل شدم بعد به فرماندهی لشکر ۵ خانه منتقل شدم در لشکر ۵ خانه من به فرماندهی گردان دوم هنگ ۱۵ رزمی تعیین شدم که به محض ورودم در آن سال اتفاقاً اعلیحضرت همایونی تشریف بردند به آن منطقه که من فرمانده گردان بودم در زیوه یعنی مرز مشترک ایران و عراق ترکیه بودم، این افتخار را داشتم که حفاظت گردان من حفاظت نزدیک اعلیحضرت را داشت بعد به نوار مرزی منتقل

۲ خدا رحم شهرداری

شدم یعنی با گردانم تقریباً تا اواسط آذرماه در نوار مرزی بودم که بعد دومرتبه آمدم به مرکز لشکر و در سال ۴۲ لشکر ۵ خانه منحل شد درحقیقت یعنی تقسیم شد بین لشکرهای دیگر و دراین سال من هم چون قبلاً هم لشکر گارد مرا تقاضا کرده بود منتقل شدم به لشکر گارد بعد در لشکر گادر به من شغل فرمانده گروهان قرارگاه و قرارگاه لشکر داده شد یکسال افسر آموزش رکن سوم لشکر گارد بودم بعد به تیپ پهلوی قزوین در لشکر گارد درقزوین منتقل شدم دوسال در قزوین به عنوان افسر آموزش و افسر عملیات درقزوین خدمت کردم که البته واحدهای مقیم زنجان، منجیل و رشت هم زیر امر این تیپ قرار داشت حتی مرزن آباد بعد از آن به عنوان رئیس رکن سوم لشکرگادر انتخاب شدم در زمان فرماندهی تیمسار سرلشکر قره باغی.

سوال : که رکن سوم وظائفش آموزش عملیاتی.

تیمسار شهریار : طرح های آموزشی و عملیاتی و نظارت در آموزش داشتم بعد از اینکه تقریباً نزدیک به سال ترفیع ام بود منتقل شدم به نیروی زمینی در نیروی زمینی رئیس دایره طرح و مانور نیروی زمینی بودم تقریباً حدود ۶ ماه بود که بعداً به سرای نظامی شاهنشاهی که بعداً به نام بازرسی ویژه نظامی بود منتقل شدم در بازرسی ویژه نظامی هم شغل من افسر دایره تجزیه و تحلیل و رئیس دایره آزمایشات ارتش بود.

سوال : بازرسی نظامی ویژه، کی فرماندهیش را داشت.

تیمسار شهریار : ریاستش با تیمسار ارتشبدعظیمی بود. اتفاقاً سازمانی بود که خیلی فعال بود خیلی واقعاً فعالیت شبانه روزی مفیدی داشت در سطح ارتش.

سوال : این فرق دارد با آنی که تیمسار فردوست بود.

تیمسار شهریار : بله، آن بازرسی ویژه بود این بازرسی به اصطلاح ویژه نظامی بود.

سوال : بله آن دفتر ویژه بود.

تیمسار شهرداری : در این شغل بودم بعد درجه سرهنگی ام را در این شغل گرفتم و بعد هم سالی بود که می بایست بروم به دانشگاه پدافند ملی که به عنوان مأمور به دانشگاه پدافند ملی معرفی شدم بعد از ۵ دوره دانشگاه پدافند ملی منتقل شدم به لشکر گارد به عنوان رئیس ستاد لشکر گارد.

سوال : دانشگاه پدافند ملی در آنجا شما آموزش دیدید.

تیمسار شهرداری : بله بله یکسال دوره آموزش.

سوال : دوره آموزش بله پدافند ملی چه درس میداد.

تیمسار شهرداری : آن در سطح کلی بود که از کلیه وزارتخانه ها دانشجو می پذیرفت یعنی غیرنظامیانی که در وزارتخانه ها به اصطلاح دارای مشاغل عمده ای بودند و سطح معلوماتشان لیسانس به بالا بود اینها وارد دانشگاه پدافند ملی می شدند که امور نظامی، سیاسی، اقتصادی در این دوره تدریس میشد دوره واقعاً جالب و خوبی بود.

سوال : پدافند ملی تاکیدش در مسائل نظامی نبود یعنی یک دوره جامعی بود از نظر استراتژیکی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی مسائل را با هم مطرح می کردند.

تیمسار شهرداری : بله، بررسی می کردیم. بعد از طی دوره دانشگاه پدافند ملی به عنوان رئیس ستاد لشکر پیاده گارد انتخاب شدم که سه سال و نیم هم به عنوان رئیس ستاد لشکرگارد خدمت کردم بعد در موقع تست امیری بود در تست امیری شرکت کردم و خوشبختانه قبول شدم و بعد از قبول شدن چون بایست درجه محل سرتیپی به درجه سرتیپی می گرفتم به عنوان فرمانده تیپ نادری از لشکر گارد انتخاب شدم دو سال در سمت فرماندهی تیپ نادری خدمت کردم بعد از دو سال از گارد شاهنشاهی تقاضا شد که من به عنوان جانشین فرمانده دانشکده افسری به دانشکده افسری منتقل شوم و در حدود ۶ ماه به عنوان جانشین فرمانده دانشکده افسری خدمت کردم که در مهرماه ۱۳۵۷ به فرماندهی لشکر کردستان انتخاب شدم به سنج رفتیم.

سوال : در زمانی که انقلاب شد و مسئله پیش آمد شما فرمانده.

تیمسار شهرداری : فرمانده لشکر ۲۸ سنندج بودم.

سوال : لشکر ۲۸ سنندج بودید تیمسار برگردیم به این دوران و از ابتدا پیش برویم شما اول وارد دانشکده افسری شدید به عنوان دانشجو این در سال ۱۳۲۶ و ۱۳۲۸ شما در دانشکده افسری بودید بعنوان دانشجو آن زمان دوران خیلی متلاطمی بود در ایران از یک طرف خوب یک دوران آزادی بود یک طرف گروههای مختلف سیاسی درگیر بودند از قبیل حزب توده و دیگران این انعکاسش در داخل دانشکده افسری چطور بود.

تیمسار شهرداری : والله در داخل دانشکده افسری متأسفانه بعداً که من متوجه شدم بهترین دوستان خود من کمونیست بودند چند نفرشان که بعد هم افسر شدند همان دانشجویان کمونیست که افسر شدند در دانشکده افسری هم خدمت می کردند که بعد از آنکه آن شبکه کمونیستها و شبکه افسری کمونیستها لو رفت و آنها را دستگیر کردند من بعد از مدت‌ها یکی از دوستانمان را دیدم ازش پرسیدم که خوب من و تو اینقدر رفیق بودیم تو آخر چرا چیزی به من نگفتی گفت خوب با وضعی که ما داشتیم تو زمینه استعداد این کار را نداشتی که بطرف تو نیامدیم.

سوال : اسامی بعضی از این دوستان یادتان می‌آید.

تیمسار شهرداری : بله یکی ستوان عموتی بود، ستوان واله بود، حتی افسرانمان آن سروان اوغازی نامی بود که ایشان به یک ستوان افسا گفته بود که این شهرداری و اقصا را من باید رویشان کارکنم اینها را جذبشان کنم که اینها فرماندهان گروهان بودند واقعاً که خیلی خطرناک بود حتی قرار بود که اینها در روز موعود بقیه افسرانی که می‌آیند هدایت کنند به باشگاه افسران و همه را در باشگاه افسران دستگیر کنند برنامه خودشان را انجام بدهند و حتی متأسفانه زمانی که من در آنجا فرمانده گروهان بودم فرمانده هنگ ما سرهنگ دو پهلوان بود که ایشان شبها می‌آمد بازرسی میکرد صبح متوجه می شدیم که مثلاً اوراق تبلیغاتی کمونیستها در دانشکده پخش میشد بعد خوب خود من افسر نگهبان بودم می دیدم شبی که من افسر نگهبان بودم اوراق تبلیغاتی کمونیستها پخش شده با کمال تعجب هرچه فکر می‌کردم دانشجویانی که نگهبان بودند

۵ خدا رحم شهرداری

افسرانی که نگهبان بودند در قسمت های مختلف هرچه بررسی می کردم اینها این کاره نبودند و کس دیگری این جرات را نداشت که این کار را بکند بعد متوجه شدم خود آقای سرهنگ پهلوان این برنامه را انجام میدادند یا همان سروان اوغازی که اینها به عنوان بازرس وارد دانشکده میشدند یا امثال عموتی ، واله که اینها خودشان افسرنگهبان می شدند اینها آن شبها اوراق تبلیغاتی را پنخس می کردند.

سوال : روزه با شما نبود.

تیمسار شهرداری : نخیر.

سوال : شما بعد از این جریان وارد لشکر زرهی شدید.

تیمسار شهرداری : لشکر ۱۰ زرهی خوزستان.

سوال : در آنجا افسر آموزش بودید.

تیمسار شهرداری : بله، بله.

سوال : معنای افسر آموزش یعنی چه.

تیمسار شهرداری : یعنی در آن موقع گروههای آموزشی امریکائی آمدند به ارتش ایران و از هر قسمتی منجمه مراکز آموزشی تعدادی افسر را مأمور می کردند به لشکرها که هم جنبه واسطه باشد و هم جنبه مترجمی باشند یعنی به اصطلاح هدایت کنند آموزش واحدها را آن موقعی که من در لشکر ۱۰ زرهی بودم تیمسار سرلشکر محوی فرمانده لشکر بودند و به اصطلاح فعالیت آموزشی هم خیلی خوب بود و مستشاران نظامی هم از آن لشکر و نحوه آموزش از لشکر خیلی راضی بودند.

سوال : این مستشاران نظامی که بودند مستقیم با کادر سر و کار داشتند یا از طریق افسران ایرانی.



تیمسار شهرداری : بوسیله افسران ایرانی.

سوال : یعنی منظورم این هست که در واقع شما مستقیم باهاشان کار می‌کردید.

تیمسار شهرداری : بله بله.

سوال : با هم مسائل را مطرح می‌کردید که چه هست و چه نیست.

تیمسار شهرداری : برنامه آموزشی را تهیه می‌کردیم پیش بینی می‌کردیم روز بعد هم آموزش‌ها را ارائه میدادیم.

سوال : شما بعنوان یک افسر ایرانی و دیگری که بودند در اطراف سربازها نسبت به این مستشاران امریکائی چه نظری داشتید در آن زمان چه جوری فکر می‌کردند.

تیمسار شهرداری : والله در آن گروهی که من بودم سرهنگ بت رئیسش بود خیلی از نظر نظامی و احترام متقابل خیلی علاقمند بود و خیلی پافشاری می‌کرد من خودم یادم است با یک ستوان ۱ من رفتم به بهبهان ایشان ستوان ۱ بودند منم ستوان ۱ بودم ولی خوب ایشان جلوی جیب نشست من عقب یعنی واقعاً با اکراه رفتم تا به بهبهان ولی بهبهان من سروان شدم موقع سروانی بهش گفتم بنشین ته جیب او هم استقبال کرد بدون هیچ عکس‌العملی و این به اصطلاح احترام متقابل کاملاً رعایت میشد.

سوال : بعد از آنجا شما فرمانده گردان هنگ ۱۵ شدید.

تیمسار شهرداری : نخیر دومرتبه برگشتم دانشکده افسری ۵ ، ۶ ماه افسر آموزش بودم در دانشکده افسری در دانشکده افسری فرمانده گردان دانشجویان شدم بعد در سال ۴۰ ، ۴۱ دانشکده فرماندهی ستاد را طی کردم و در سال ۴۱ به ایرانشهر لشکر ۵ خانه منتقل شدم.

سوال : حالا در این مرحله که شما در دانشکده افسری بودید در واقع در ردیف فرماندهی قرار گرفتید.

۷ خدا رحم شهرداری

تیمسار شهریار : بله فرماندهی گردانی بله همش درصاف بودم.

سوال : فرمانده گردان دانشجویان . یعنی چه فرمانده گردان دانشجویان.

تیمسار شهریار : دانشکده افسری از دانشجویان دیپلم مثل خود من داوطلب می‌آیند دانشکده افسری تشکیل گروهانها و هر سه گروهان یا چهارگروهان تشکیل یک گردان را میدهند یعنی اول دسته است در هرگروهانی ۳ یا ۴ دسته خواهد بود بعد در هرگردانی ۳ یا ۴ گروهان خواهد بود که تشکیل گردان را میدهد من در دانشکده افسری هم فرمانده دسته بودم به ترتیب بعد فرمانده گروهان شدم افسر آموزش بودم بعد هم فرمانده گردان یعنی فرمانده گردانی دانشجویانی که اینها بلافاصله درسال سوم تمام افسر می شدند.

سوال : این گردان دانشجویانی که شما فرمانده اش بودید اینها همچنین از نقطه نظر نظامی درجای خاصی قرار داشتند گردان پیاده است یا گردان سوار است یا گردان زرهی است یا چه جور است.

تیمسار شهریار : نخیر تا زمان ما بله گردان پیاده داشتیم، سوار داشتیم، توپخانه داشتیم، مخابرات داشتیم، مهندس داشتیم تا سال ۱۳۲۸ که من دانشجوی بودم ولی از آن بیعد دانشکده افسری سه ساله شد و برنامه اش از وس پنت آمریکا گرفت که تقریباً شصت، هفتاد درصدش علمی شد و حدود سی درصدش برنامه های نظامی بهمین علت وزارت آموزش و پرورش هم لیسانسیه های دانشکده افسری را در سطح لیسانس قبول کرد. بنابراین دانشجویان دانشکده افسری بیشتر جنبه علمی داشتند.

سوال : یعنی درواقع همه همان برنامه را طی می کردند بعد تخصص که الان من صحبتش را کردم یعنی تخصص مربوط به رده های نظامی بعداً .

تیمسار شهریار : یعنی بعد از اینکه ستوان دوم می شدند فارغ التحصیل می شدند رشته ها درخاتمه سال تعیین میشد آنوقت این دانشجویان دانشجویی که مثلاً می خواست برود پیاده الان ستوان دوم میرفت مرکز پیاده شیراز دوره میدید آنی که زرهی انتخاب کرده بود میرفت زرهی را در شیراز میدید همانطور به ترتیب مخابرات ، مهندسی رشته های توپخانه میرفت دوره تخصصی خودش را دراصفهان میدید.

سوال : این انتخابات، انتخاب دانشجو بود یا بر مبنای ضوابط دیگری آنها را تقسیم می‌کردند.

تیمسار شهرداری : بیشتر انتخاب خود دانشجو بود ولی اگر مثلاً دانشجویی که می‌خواست برود توپخانه یا مهندسی برود یا مخابرات بایستی نمرات علمیش بیشتر در سطح بالاتری باشد ولی باز هم خود دانشجو هم تأثیر داشت آن علاقمند بود که مثلاً معدلش بالا بود و می‌خواست برود پیاده یا می‌خواست برود سواری میرفت.

سوال : یعنی آنهایی که معدلشان بالاتر بود شانس بیشتری داشتند برای اینکه انتخابات اولیه با آنها بود ولی نیروی هوایی و نیروی دریایی جزء این جریان نبود.

تیمسار شهرداری : اتفاقاً تا سال ۱۳۲۸ که من افسر شدم حتی ۲۹ و ۳۰ نیروی هوایی و دریایی اینها از دانشکده افسری دانشجو می‌پذیرفتند حتی نیروی دریایی و نیروی هوایی خود من یادم است در سال ۱۳۲۹ که در حدود ۱۰۰ نفر من دانشجو را بردم به نیروی هوایی که به اصطلاح آزمایش بدهند از این ۱۰۰ نفر مثل اینکه سالهای گذشته ۱۰ نفر قبول شدند از این ۱۰ نفر بعد اینها را فرستادند به پایگاه نظامی امریکا در دهران از اینها ۵ نفر انتخاب شدند یعنی اینقدر قابل توجه بود این استعداد دانشجویی که شرایط استعداد خلبانی را داشته باشد مثلاً ۱۰٪ یا ۵٪ بیشتر قبول نشدند ولی بعداً نه خود نیروی هوایی دانشجو را رأساً استخدام می‌کرد به مراکز آموزشی خود نیروی هوایی یا دریایی در داخل ایران و خارج از ایران می‌فرستاد.

سوال : فرمانده دانشکده افسری کی بود وقتی که شما به عنوان فرمانده گردان دانشجویان بودید.

تیمسار شهرداری : فرمانده گردان که من بودم تیمسار سرتیپ جم بود ولی خوب فرماندهان مختلف دیدم تیمسار سرلشکر مزین بودند من آنجا فرمانده دسته بودم فرمانده گروهان بودم تیمسار فولادوند بودند تیمسار زنگنه بودند حتی تیمسار امینی سرتیپ امینی بعد از ۲۸ مرداد ایشان مثل اینکه شدند فرمانده دانشکده افسری.

سؤال : بعد از دانشکده افسری شما رفتید به . . .

تیمسار شهرداری : دانشگاه فرماندهی به ستاد برای طی دوره.

سؤال : دوره فرماندهی و ستاد لازم بود برای اینکه مشاغل فرماندهی داشته باشد.

تیمسار شهرداری : بله مشاغل فرماندهی مشاغل ستادی.

سؤال : دوره اش چند سال.

تیمسار شهرداری : یکسال.

سؤال : آن دوره اش یکسال بود و در این زمان که شما آنجا بودید اساتیدی که آنجا داشتید همه نظامی بودند یا غیرنظامی بودند.

تیمسار شهرداری : اکثراً نظامی بودند و غیر نظامی هم داشتیم.

سؤال : که در زمینه های چه صحبت می کردند.

تیمسار شهرداری : مثلاً سخنران مدعو میآمد سخنرانی می کرد ولی اکثراً نظامی بودند

سؤال : که بعد از آنجا رفتید به . . .

تیمسار شهرداری : به پیرانشهر لشکر ۵ خانه.

سؤال : لشکر ۵ خانه در پیرانشهر آنجا فرمانده تان کی بود.

تیمسار شهریار: البته فرمانده لشکر آنجا تیمسار سرلشکر مبین بود که بعدش تیمسار سرتیپ پرهیزکار شد.

سوال: و شما در آنجا چه ...

تیمسار شهریار: من فرمانده گردان بودم.

سوال: آنوقت در این چه سالی است.

تیمسار شهریار: در سال ۴۰، ۴۱.

سوال: شما در سال ۱۳۳۲ که مسئله ۲۸ مرداد شد و اینها شما کجا بودید.

تیمسار شهریار: من اتفاقاً در دانشکده افسری بودم و فرمانده گروهان بودم در دانشکده یعنی فرمانده دسته بودم که فرمانده گروهان چون رفته بود به امریکا خود من شدم فرمانده گروهان.

سوال: آنوقت آن زمان چه خبر بود در آنجا یعنی چه جوری.

تیمسار شهریار: والله آن زمان ما در الودگاه اقدسیه بودیم حتی به خاطر دارم یکی از دانشجویان من به نام دانشجوی عبدالهی به من مراجعه کرد و گفت جناب سروان شما اگر می‌ترسید برای شما مسئولیت داشته باشد اجازه بدهید ما شما را در چادر اسلحه خانه زندانی کنیم و خود گروهان تفنگها را برداریم برویم به شهر و به مردم ملحق بشویم که من او را آرام کردم و گفتم مسلماً فرماندهان ما به فکر هستند و شما نگران نباشید.

سوال: به مردم ملحق بشویم یعنی ...

تیمسار شهریار: یعنی به مخالفین به اصطلاح دولت.

سؤال : یعنی بنفع شاه این روز ۲۸ مرداد است.

تیمسار شهریار : بله بنفع شاه روز قبل از ۲۸ مرداد بعد شبش دستور دادند که واحد ها بیایند به مرکز یعنی بیایند داخل، ما در اردوگاه بودیم در اقدسیه و حرکت کردیم شبانه پیاده آمدیم عباس آباد شب را ماندیم و صبح بعد حرکت کردیم آمدیم دانشکده افسری و فقط یک خاطره ای دارم خود من که مأموریت من برای سیلو تعیین شده بود در آن موقع رئیس ستاد نیروی زمینی شادروان تیمسار آن موقع سرهنگ بود بعداً تیمسار شد سرهنگ نوذری رئیس ستاد نیروی زمینی بود.

سؤال : یعنی فرق دارد با ریاحی.

تیمسار شهریار : بله رئیس ستاد نیروی زمینی بودند ریاحی فرمانده نیروی زمینی بودند در زمان مصدق در آن زمان هم بعد از مصدق تیمسار سرلشکر باتمانقلیچ شدند فرمانده نیروی زمینی رئیس ستادشان سرهنگ رستم نوذری بود. ایشان که آمدند به دانشکده افسری به گروهان من دوتا تانگ دادند با مهمات تاکید کردند این مهمات برای تماشا نیست اگر لازم شد باید استفاده بشود و من یادم است وقتی ما به سیلو رفتیم یک لیستی به من دادند که به اصطلاح اینها باید دستگیر بشوند من اتفاقاً یکی از آشنایان خودم در سیلو کارمند سیلو بود غیر مستقیم باهاش تماس گرفتم و پیغام دادم که اینها در کجا هستند اینها را ما باید دستگیر کنیم ایشان گفتند اینها دیشب همه در رفتند و فرار کردند.

سؤال : اینها بیشترشان از کمونیست ها بودند در سیلو.

تیمسار شهریار : بله کمونیستها بودند در سیلو که گفت دیشب همه فرار کردند و یکنفرشان هم نیست فقط یادم است ۵،۴ نفر را اهالی گرفته بودند تحویل به دانشجویان دانشکده افسری دادند وقتی که ما به کلانتری محل تحویل دادیم پاسبانها خیلی اینها را میزدند بطوری که دومرتبه دانشجویان اینها را پس می گیرند می گویند چرا اینقدر کتک میزنی می گوید که این دیروز به من توهین کرده ، فحش داده آدرس خانه خواهر من و مادر من را می خواسته همین شخص خلاصه دانشجویان این شخص را پس می گیرند می برند داخل کلانتری به افسر کلانتری تحویل می دهند و بنویسید این شخص سالم و زنده به ما تحویل

۱۲ خدا رحم شهریار

داده شد چون دیدیم پاسبانها برای انتقامجویی قبلی اینها را کتک میزدند.

سوال : در بین دانشجویان شما در دانشکده افسری در این زمانی که صحبتش را داریم می کنیم تضاد خیلی زیادی در بین دانشجویان وجود نداشت که یک عده طرف مصدق باشند یا طرف شاه باشند یا چپ باشند.

تیمسار شهرداری : مطلقاً نداشتیم البته دانشجوی کمونیست داشتیم ولی چیزی اظهار نمی کردند که بعداً اسامیشان درآمد و دستگیر شدند ولی مطلقاً ما تضادی نداشتیم در این دوره.

سوال : یعنی همه . . .

تیمسار شهرداری : بله همه صد درصد در خط شاهنشاهی بودند.

سوال : آنوقت که بعد ۲۸ مرداد شد اعلیحضرت برگشتند این جریان آنوقت شما بر همان اساس در دانشکده افسری .

سوال : در دانشکده افسری ماندید یا برگشتید به اقدسیه دوباره.

تیمسار شهرداری : نخیر برگشتیم چون خاتمه اردو نبود برگشتیم اتفاقاً آن موقع هم فرمانده دانشکده افسری مثل اینکه سرلشکر حجازی بود.

سوال : خوب برگردیم پس به سرلشگر حجازی چه جور آدمی بود.

تیمسار شهرداری : ایشان افسر خیلی خشک منضبط بودند.

سوال : که ایشان بعدش فرمانده یعنی رئیس ستاد بزرگ شدند.

تیمسار شهرداری : بله رئیس ستاد بزرگ شدند.

سؤال : بعد از ارتشبد هدایت بنظرم ایشان شدند.

تیمسار شهریاری : خیلی افسر منضبط و خشکی بودند.

سؤال : برگردیم به سال ۴۱ شما آمدید به لشکر ۵ خانه که در آنجا فرمانده گردان شدید این لشکر خانه چه میکرد چه سازمانی داشت. لشکر کامل بود.

تیمسار شهریاری : یعنی یک لشکر سنگین و کاملی بود که در مرز ایران و ترکیه و عراق واقعاً در مرز مشترک لشکر مجهز و کاملی بود.

سؤال : این لشکر چه بود لشکر پیاده بود.

تیمسار شهریاری : لشکر پیاده بود.

سؤال : لشکر پیاده یعنی چه.

تیمسار شهریاری : لشکر پیاده یعنی بیشتر عواملش پیاده است یعنی شامل تیپ های پیرسفيد پیاده است، توپخانه لشکری است، مهندس است، مخابرات است احتمالاً عوامل شناسائی سواره داشت آن موقع البته یعنی زرهی به ندرت دارد بنابراین کاملاً پیاده است ولی این اواخر خود من در کردستان بودم یکی از تیپ هایمان یک گردان زرهی داشت لشکر پیاده بود ولی یکی از تیپ هایش یک گردان زرهی داشت.

سؤال : وظیفه این لشکر پیاده چه بود.

تیمسار شهریاری : البته لشکر پیاده آن موقع ما یک مأموریت دفاعی داشتیم خوب مطابق طرحهای لشکر خود من سه و چهار ماه در مرز بودم یعنی در خط ایران و عراق گسترش پیدا کرده بودم البته بیشتر آن موقع برای جلوگیری از رفت و آمد غیرمجاز عشایر و به اصطلاح این هم برای چرا میآمدند به اصطلاح



معمولاً عراقیها گوسفندهایشان را می آوردند اینور یا ایران می برد گاهی اوقات دست برد میزدند بهم، بیشتر جنبه به اصطلاح آموزشی تأمینی داشت بعد هم یک طرحهای تهاجمی هم بود که البته در سطح لشکر بود.

سوال : آنوقت شما با عشایر کردنشین ایرانی مسئله یا درگیری داشتید ارتباطی داشتید یا چطور بود.

تیمسار شهریاری : درگیری آن چنانی ما نداشتیم ولی خوب چون منطقه ای بود نا آرام بعد خیلی واحدها مراقب خودشان بودند چون در بیشتر جاها که ما میرفتیم مثلاً در همان مرز که ما بودیم در ارتفاعات بیشتر به اصطلاح قبرستان سربازهای بود که مورد دستبرد عشایر قرار گرفته بودند و همه غافلگیر شده بودند که خود من هم یکی از کارهایی که می کردم قبل از رفتن به مواضع این قبرستانها را نشان میدادم می گفتم مراقب باشید ما به سرنوشت اینها گرفتار نشویم دستبردهائی میزدند که منطقه اصولاً نا آرام بود در آن موقع.

سوال : مقرر به اصطلاح قرارداد شما با مرز چقدر فاصله داشت.

تیمسار شهریاری : درخانه زیاد نبود مثلاً ۱۰، ۱۵ کیلومتر بود ولی در به اصطلاح در ارتفاعات که بودیم تقریباً چسب مرزها پاسگاه فرمانده گردان در یک جایی بنام پنجهون که زیاد نبود در حدود مثلاً ۱ کیلومتر بود با مرز بیشتر فاصله نداشت که خود گروهها در خط قرار گرفته بودند.

سوال : آنوقت سربازانی که داشتید اینها بیشتر مال محل بودند یا اینکه از جاهای مختلف می آمدند.

تیمسار شهریاری : بیشتر محلی بودند.

سوال : این به اصطلاح یک روند کلی در ارتش بود که سربازان هرکدام از لشکرهای . . .

تیمسار شهریاری : سعی می کردند، البته این دیگر بستگی به مراکز آموزش داشت چون هر مرکز آموزشی مثلاً سربازان منطقه ای خودش را می گرفت تربیت می کرد همانجا میداد ولی نه مثلاً خود لشکرکردستان

۱۵ خدا رحم شهریاری

ما سرباز کرمانی هم داشتیم که کمبود را از جای دیگر تأمین می کرد ولی بیشتر یا کرد بودند یا آذربایجانی بودند.

سوال : در مورد افسران چه مثلاً خود شما کرمانی بودید ولی هیچوقت در کرمان خدمت نکردید آیا این فقط اتفاقی است یا به اصطلاح برنامه خاصی وجود داشت برآن اساس که افسران از محل های زندگی خودشان به جاهای مختلف دیگر بروند.

تیمسار شهرداری : البته در کرمان آن موقع که من افسر شدم لشکر کرمان تبدیل شده بود به مرکز آموزشی یعنی آن استعدادی را نداشت که بیشتر افسران را جذب کند که مسیر ترقی و خدمتیشان مشخص باشد بنابراین این دیگر بستگی به علاقه خودشان داشت یا نیروی زمینی تقسیم میکرد یا خود من مثلاً دانشکده فنی ستاد تمام کردم نیروی زمینی مستقیماً به ما مأموریت داد یعنی سوابق خارج از مرکز را دید خدمت خارج از مرکز من کمتر است آذربایجان یا لشکر ۵ خانه احتیاج بیشتری به افسر دارد و افسرها را این جور تقسیم کردند گو اینکه آن سالی که ما افسر شدیم اتفاقاً در خاتمه سال تحصیلی بود که یکماه معمولاً بعد از خاتمه سال تحصیلی ما مرخصی داشتیم ولی شب که من رفتم خانه یک پاکت محرمانه آمده بود که صبح خودم را به فرمانده ستاد معرفی کردم نگران شدم که آیا چه شده نمره کم آوردم اتفاقی افتاده رفتم دیدم ۱۰ نفر دیگر آنجا هستند ۱۰، ۱۲ نفر از افسران بودند هیچکدام نمی دانستند چه شده و چه اتفاقی افتاده بعد رفتیم پهلوی رئیس ستاد دانشگاه که گفتند بروید نیروی زمینی من نمیدانم چه خبر است رفتیم آنجا اتفاقاً تیمسار ازهاری آن موقع سرهنگ بودند و رئیس ستاد نیرو بودند ایشان گفتند اعلیحضرت در آذربایجان تشریف داشتند و فرمانده لشکر خانه بعرضشان رساندند که ما از لحاظ لشکر در زمینه افسر در مضیفه هستیم اعلیحضرت فرمودند حق تقدم به لشکر ۵ خانه داده بشود و افسرانی که جوانتر هستند بروند به آن منطقه ای که منم جزو یکی از آنها بودم و به آن منطقه رفتم .

سوال : این سالی که شما در خانه بودید اگر اشتباه نکنم سال ۴۱، ۴۲ بود ۴۲ همزمان با آن مسئله خمینی و آن چیز اولی که می خواهیم بگوئیم این هیچ در آنجا این مسئله بنیادگرائی اسلامی یا مسئله خمینی بعنوان یک رهبر مذهبی و مسائلی که در بعضی از جاهای دیگر مطرح بود این در این زمان در ارتش هیچ بازتابی داشت یا شما هیچ خاطره ای از این جریان دارید.

تیمسار شهریاری : چرا من خاطره ام این است که مثل اینکه تیمسار پرهیزکار آن مؤمنین آنجا را خواسته بود و به ایشان توصیه کرده بود که سعی کنید برای خودتان در دسر ایجاد نکنید به اصطلاح اولتیماتوم تذکری به ایشان داده بود.

سوال : این منطقه ای که شما بودید در آذربایجان غربی است اینجا به اصطلاح جامعه آن محل گرد بودند کردها سنی بودند ولی غیر از این دیگر مسئله ای شما نداشتید بعد از این مأموریت آنوقت شما به کجا رفتید.

تیمسار شهریاری : به لشکر ۱ گارد که تازه ایجاد شده بود این لشکر گارد غیراز گاردشاهنشاهی بود لشکرگارد لشکرا تهران بود یعنی سپاه ۱ مرکز بود تبدیل شد به لشکر ۱ گارد فرمانده اش همان موقع تیمسارزنده یاد تیمسار اویسی بود که فرماندهی داشت هم به گارد شاهنشاهی و هم به لشکر گارد.

سوال : و شما در آنجا در چه مقامی رفتید.

تیمسار شهریاری : من فرمانده گروهان قرارگاه شدم آنجا بعدش هم افسر آموزش رکن سوم بعدش هم به قزوین به عنوان رئیس رکن سوم تیپ قزوین رفتم.

سوال : گروهان قرارگاه یعنی چه.

تیمسار شهریاری : گروهان قرارگاه گروهانی است که به اصطلاح ستاد لشکر را می چرخاند یعنی دژبان از خود گروهان قرارگاه خواهد بود و اوامر مخابراتی دارد به اصطلاح پرسنل ستادی دارد نویسنده های ستاد به اصطلاح یعنی افسران ستاد.

سوال : یعنی پشتیبانی ستاد است.

تیمسار شهریاری : پشتیبانی ستاد یعنی افسران ستاد و درجه داران ستاد را این گروهان قرارگاه به اصطلاح تدارک و پشتیبانی می کند یا مثلاً فرمانده قرارگاه فرمانده لشکر بخواهد تغییر مکان بدهد به اردوگاه و یا

جائی برود این گروهان قرارگاه است که تأمین فرمانده لشکر و ستاد لشکر را برقرار میکند.

سؤال : شما چگونه رفتید آنجا خودتان خواستید یا اینکه . . .

تیمسار شهرداری : مرا از تهران خواستند یعنی چون لشکر منحل شده بود لشکر گارد هم تازه تأسیس بود سعی می کردند افسرانی را منتقل کنند به آن لشکر.

سؤال : چرا شما یعنی همین، چه جوری بود آیا می شناختنشان. تیمسار اویسی.

تیمسار شهرداری : البته حتی تیمسار اویسی یا تیمسار هاشمی نژاد آن موقع فرمانده گارد جاویدان بودند آنها خوب می شناختند سعی می کردند افسران مورد اعتماد خودشان را منتقل کنند به لشکر.

سؤال : یعنی وقتی شما منتقل شدید به لشکر گارد این از نظر موقعیت نظامی امتیازی بود؟

تیمسار شهرداری : آن چنان امتیازی نبود. نه امتیازی هم بلکه نبود برای اینکه من درخانه که بودم فرمانده گردان بودم سرگرد بودم محلم سرهنگی دومی بود ولی فرمانده قرارگاه محلش سرگردی بود و چون لشکر منحل شده بود لشکر ۵ خانه تقسیم شده بود.

سؤال : آها لشکر ۵ خانه اصلاً تقسیم شده بود که شما رفتید.

تیمسار شهرداری : تقسیم شد سعی کردند افسران را به این واحدها تقسیم کنند.

سؤال : چرا آن لشکر را به اصطلاح منحل کردند.

تیمسار شهرداری : آن طرح کلی نیروی زمینی بود.

سؤال : که افسران رفتند به لشکرهای مختلف.

تیمسار شهریاری : همانطور که خود واحدها را تقسیم کردند به لشکرهای رضائیه، حتی یک هنگ همین لشکره خانه منتقل شد به گرگان قسمتهای مختلف یعنی تقسیم کردند به سازمان لشکر.

سؤال : آیا شما به عنوان فرمانده قرارگاه با افسرانی که به اصطلاح کارهای ستادی را می کردند در تماس روزانه بودید که رئیس ستادتان کی بود در این زمانه.

تیمسار شهریاری : آن موقع سرهنگ پیروزمند بود.

سؤال : سرهنگ پیروزمند که بعد سرلشکر پیروزمند شد.

تیمسار شهریاری : سپهبد پیروزمند.

سؤال : سپهبد پیروزمند آنوقت تیمسار اویسی فرمانده. . .

تیمسار شهریاری : یعنی فرمانده گارد شاهنشاهی بودند که لشکر گارد هم جزو گارد شاهنشاهی بود.

سؤال : و شما چند سال با اویسی کار کردید.

تیمسار شهریاری : در حدود ۴ سال یعنی در لشکر گارد.

سؤال : که از چه درجه تا چه درجه ای بودید.

تیمسار شهریاری : من از سرگردی در لشکر گارد بودم تا سرهنگ دومی.

سؤال : تا سرهنگ دومی در آنجا بودید آنوقت بنظرتان تیمسار اویسی چه جور فرماندهی بود.

تیمسار شهرداری : یک افسر شایسته نظامی خوبی بود.

سوال : یعنی در واقع بقیه افسران اعتقاد داشتند.

تیمسار شهرداری : بله بله.

سوال : در طی این سالها تا به اینجا برسید بعد در رده‌ای قرار می‌گیرید که دیگران می‌بایستی به شما اعتقاد داشته باشند به فرماندهان یعنی فرماندهانتان به نظرتان چه جوری می‌آمدند.

تیمسار شهرداری : آن فرماندهانی که من داشتم واقعاً به همه شان اعتقاد داشتم فرماندهان خوبی بودند.

سوال : همه بر مبنای لیاقت خودشان، شایستگی خودشان به مقامات خودشان منصوب شده بودند این احساس در بین کسی نبود که شاید یک کسی را به جایی گذاشتند که دلیل اینکه وابستگی دارد یا اینکه. . .

تیمسار شهرداری : مطلقاً نه فرماندهانی که من داشتم واقعاً همه شان شایستگی را داشتند یعنی اعتقاد بهشان داشتم این خودش دلیل بر این بود که اینها این شایستگی را دارند.

سوال : آیا افسران دیگری هم که با هم در رده افقی ارتباط داشتند کسانی که در جاهای دیگر بودند در این برداشت شما سهیم بودند کسانی که در لشکرهای دیگر یا در مناطق دیگر خدمت می‌کردند یعنی معمول اینطور بود فرماندهان را شایسته میدانستند یا در بعضی از موارد اینطوری نبود.

تیمسار شهرداری : تا آنجا که من به یاد دارم افسران شایسته ای را انتخاب می‌کردند برای اینگونه مشاغل .

سوال : افسرانی که مسیر خدمتی شان نشان داده باشد که دارای شایستگی این هستند که به فرماندهی برسند در این مقام بعد از لشکر گارد شما. . .

تیمسار شهرداری : بعد از لشکر گارد به نیروی زمینی منتقل شدم.

سوال : که این درچه سالی است .

تیمسار شهریار : این درسال ۴۸ بود.

سوال : در سال ۴۸.

تیمسار شهریار : ۴۸ تیمسار قره باغی اتفاقاً منتقل شدند به نیروی زمینی خوب من با ایشان چند سال کار کرده بودم.

سوال : با تیمسار قره باغی کلی کار کرده بودید.

تیمسار شهریار : در لشکر گارد ایشان فرمانده لشکر گارد بودند.

سوال : پس اویسی .

تیمسار شهریار : خوب اویسی منتقل شدند به ژاندارمری آن موقع.

سوال : آها آنوقت رفتش فرمانده ژاندارمری شدند و تیمسار قره باغی شد فرمانده لشکر گارد ولی نه فرمانده گارد جاویدان.

تیمسار شهریار : نه آن موقع لشکر گارد به کلی از گارد شاهنشاهی جدا شد و شد لشکر پیاده مرکز دومرتبه.

سوال : یعنی وقتی که تیمسار قره باغی شد فرمانده لشکر گارد شد لشکر پیاده مرکز و شما . . .

تیمسار شهریار : نه ببخشید تیمسار قره باغی که فرمانده لشکرگارد بود جزء گارد شاهنشاهی بود لشکرگارد تیمسار موحد که شد فرمانده لشکر گارد، لشکر گارد جداشد.

۲۱ خدا رحم شهریار

سؤال : شما چند سال با تیمسار قره باغی کار کردید پس سالها باهاشان کار کردید. قره باغی چه جور افسری به نظر شما آمد.

تیمسار شهریارى : افسر وارد و شایسته ای بودند.

سؤال : یعنی افسری بود شایسته راجع به تیمسار قره باغی یک سلسله صحبت هائی میدانید که شد.

تیمسار شهریارى : آن مدت که باهاشان خدمت کردم بله.

سؤال : ولی شما در آن زمان به نظرتان . . .

تیمسار شهریارى : افسر شایسته و وظیفه شناسی بودند.

سؤال : یعنی حالا یک چیزهائی است آدم همینطوری که نمیدانند شما در یک سطحی کار میکردید حالا در این زمان که قاعدتاً اطلاع خاصی نداشتید ولی مثلاً گفته میشود که تیمسار قره باغی به مناصبی رسید به دلیل نزدیکی که داشت با تیمسار فردوست ولی از نظر شما آیا برای اینکه قره باغی به این مناصب برسد نیاز بود به اینکه این ارتباط را داشته باشند.

تیمسار شهریارى : نه، افسری بود هم دانش نظامی خوبی داشت و هم ( پایان نوار یک آ )

## شروع نوار ۱ ب

تیمسار شهریارى : افسر شایسته ای بود به کار خودش وارد و خیلی هم دقیق بود.

سؤال : آنوقت شما چه سالی از لشکر گارد آمدید بیرون.



تیمسار شهرداری : سال ۱۳۴۸ بود.

سوال : سال ۴۸ آنوقت رفتید به . . .

تیمسار شهرداری : نیروی زمینی. بعد ۶ ماه نیروی زمینی بودم که منتقل شدم به سرای نظامی یا با تیپی که نظامی بود چون اول اسمش سرای نظامی بود بعد تغییر نام داد به نام بازرسی ویژه نظامی شد که ارتشبد عظیمی .

سوال : که آنوقت ارتشبد بودند.

تیمسار شهرداری : عظیمی بودند بله بله .

سوال : آنوقت شما در آنجا چه . .

تیمسار شهرداری : من به عنوان افسر اداری تجزیه و تحلیل و رئیس اداره آزمایشات ارتش انجام وظیفه می‌کردم چون از آن سال ترفیعات کلیه افسران موکول شد به آزمایش سالیانه یعنی هر افسری می‌بایستی در هر سال و حتی در هر درجه ای آزمایش بدهد در رشته تخصصی خودش اگر نمره مناسب و قابل قبول را می‌آورد که در خط ترفیع گیران منظور می‌شد به موقع ترفیع می‌گرفت وگرنه خیر.

سوال : آنوقت شما وظیفه تان یعنی یکی از وظائفتان این بود که ...

تیمسار شهرداری : در همان سرای نظامی به اصطلاح سوالات تمرکزی تهیه می‌کردیم یعنی از متخصصین هر رشته و رسته حتی پزشکان را ما آزمایش می‌کردیم افسران پزشک را ما آزمایش می‌کردیم یعنی از استادان دانشگاه تهران دعوت می‌کردیم سوالاتی را میدادند مثلاً ۱۰۰ سوال میدادند ما از ۱۰۰ سوال ۱۰ یا ۱۵ سوال را انتخاب می‌کردیم و میدادیم برای جواب دادن به افسران هر رسته و تخصصی.

سوال : آنوقت آنها . . .

تیمسار شهریار: آزمایش میدادند اوراقشان تصحیح میشد.

سوال: اگر قبول میشدند میرفتند به این قسمت های مختلف. ولی این بازرسی ویژه نظامی دیگر چه کارهائی داشت.

تیمسار شهریار: البته این بازرسی ویژه اسمش همراهش است ما از قسمتهای مختلفه بازرسی می کردیم حتی بعضی از موارد به ادارات غیرنظامی را اعلیحضرت دستور میدادند گروهی متناسب با تخصصی که داشتند میرفتند و بازدید می کردند.

سوال: آنوقت فرمانده مستقیم شما در اینجا کی بود.

تیمسار شهریار: خود ارتشبد عظیمی.

سوال: یعنی شما مستقیم با ارتشبد عظیمی کار می کردید آنوقت ارتشبد عظیمی چه جور آدمی بود.

تیمسار شهریار: ایشان هم بسیار افسر خوب و وارد به کار بودند.

سوال: افسری بودند که شما هم به ایشان اعتقاد داشتید و معتقد بود به اینها. تاکی آنجا کار می کردید.

تیمسار شهریار: تا ۱۳۴۹، ۱۳۵۰.

سوال: که درجه تان چه بود آنوقت.

تیمسار شهریار: سرهنگ بود.

سوال: بعد از آنجا به کجا منتقل شدید.

تیمسار شهرداری : بعد دانشگاه پدافند ملی را همزمان یعنی بعنوان مأمور دیدم که بعد لشکر گارد یعنی رئیس ستاد لشکر گارد شدم.

سوال : رئیس ستاد لشکر گارد که این لشکر متفاوت است با بازرسی شاهنشاهی . این لشکر گارد که شما رئیس ستاد لشکر بودید حالا به عنوان رئیس ستاد لشکر گارد شما وظائفتان چه بود یعنی چه میسیون داشتید.

تیمسار شهرداری : لشکر شامل سه تیپ پیاده بود توپخانه لشکری بود یعنی واحدهای عمده اش واحد پشتیبانی بود که اینها تیپ های پیاده اش محلش سرتیپی بود، توپخانه لشکری آن موقع فرمانده توپخانه لشکری محلش سرتیپی بود ولی به اصطلاح رئیس ستاد همیشه مجاز بود که از طرف فرمانده لشکر نامه ها را صادر میکرد یعنی این مسئولیت را داشت خوب البته این بستگی به خود فرمانده لشکر بود این اجازه را میداد ولی خوب مجاز بود که رئیس ستاد نامه ها را از طریق آنجا. . .

سوال : فرمانده لشکر کی بود.

تیمسار شهرداری : فرمانده لشکر سرلشکر پژمان بود آن موقع.

سوال : لشکر گارد در تهران بود به اصطلاح مأموریت لشکر گارد چه بود.

تیمسار شهرداری : لشکر گارد خیلی مأموریت وسیعی داشت اتفاقاً پوشاندن محورهای شمال بود. یعنی رشت منجیل تهران و یا از آن طرف مرزن آباد، کرج، تهران یا از طریق زنجان ، قزوین، تهران این سه محور حتی مال محور دره هراز به اصطلاح این چهار محور را مأموریت دفاعیش با لشکر بود حتی مواضع عظیمی هم لشکر گارد در مسیر پیشروی دشمن فرضی که فرض کرده بودیم . . .

سوال : از شمال یعنی شوروی . . .

تیمسار شهرداری : به بله این مأموریت پوشش محورهای نفوذی تهران را داشت.

سوال : درواقع بخش های مختلف لشکر گارد درمناطق مختلفی که شما دارید صحبتش را می کنید مستقر بودند همه درتهران مستقر نبودند.

تیمسار شهرداری : نه. مثلاً در قزوین بودند یک گردان از قزوین درمرزن آباد بود درمنجیل بود یک مقداری در زنجان بود درمحورهای مختلف به تعداد مختلف تقسیم شده بودند که به نوبت اینها تعویض می شدند.

سوال : درخود تهران چی، آیا لشکر گارد یک وظائف به اصطلاح پلیسی هم داشت.

تیمسار شهرداری : داشت، البته تامین تهران هم یک دایره ای بود درجزو ستاد لشکرگارد که همیشه طرحهای تامین تهران را با نظر فرمانده لشکر گارد و بحساب پلیس تهران و ژاندارمری تامین می کردند طرحهای دفاعی درخود تهران هم داشتیم.

سوال : آنوقت شما چند وقت درلشکر گارد بودید.

تیمسار شهرداری : من سه سال و نیم رئیس ستاد لشکر بودم .

سوال : به عنوان رئیس ستاد لشکر شما با افسران مختلفی که درلشکر گارد بودند و شاید درارتباط با گارد شاهنشاهی اینها بودید رابطه بین لشکر گارد و گارد شاهنشاهی چه جور بود.

تیمسار شهرداری : سازمانی بودیم درحقیقت مخصوصاً در زمانی که تیمسار اویسی فرمانده لشکر بودند خوب ایشان نظارت کلی هم به گارد شاهنشاهی داشتند و هم لشکر گارد داشتند یا سرای نظامی که به وجود آمد تیمسار ارتشبد عظیمی اسماً نظارت کلی داشتند برگارد شاهنشاهی و لشکر گارد و خود سرای نظامی.

سوال : علت اینکه سوال می کنم این است مگر لشکر گارد جزء نیروی زمینی نبود.

تیمسار شهریاری : نه. میشود گفت نه .

سوال : میشود گفت نه ولی از نظر سازمانی ...

تیمسار شهریاری : نه نبود ولی نیروی زمینی در طرحهای نیروی زمینی منظور میشد مثلاً طرحهای نیروی زمینی که پوشش همان محورهای شمال بود که محول شده بود به لشکر گارد خود به خود این کار را انجام میداد.

سوال : یعنی فرمانده نیروی زمینی آنطور که مثلاً فرض بکنید که به لشکر مشهد فرماندهی میکرد به لشکر گارد نمی کرد فرماندهی لشکر گارد پس مستقیم با اعلیحضرت بود یا با کی.

تیمسار شهریاری : فرمانده نیروی زمینی مستقیماً با نیروی زمینی مکاتبه میکرد گزارشاتش را میداد و تقریباً جزو نیروی زمینی خودش را میدانست ولی نیروی زمینی آن چنان یعنی از نظر انتقال افسران، انتقال درجه داران اینها بایستی حتماً با موافقت صددرصد فرمانده لشکرگارد انجام بشود.

سوال : که یعنی در این زمان داریم صحبتش را می کنیم تیمسار عظیمی.

تیمسار شهریاری : تیمسار عظیمی فرمانده رئیس سرای نظامی بودند یا تیمسار اویسی.

سوال : بعد از اینکه تیمسار اویسی شدند رئیس سرای نظامی یا فرمانده گارد.

تیمسار شهریاری : تیمسار اویسی شدند فرمانده گارد شاهنشاهی به اصطلاح لشکرگارد شاهنشاهی.

سوال : حالا برای اینکه دقیقاً روشن بشود اگر من مسئله به این صورت مطرح کنم درست است که لشکر گارد از نظر سازمانی جزو نیروی زمینی بود ولی از نقطه نظر عملیات و یا از نقطه نظر پرسنل فعالیتهاش در ارتباط با گارد شاهنشاهی انجام می گرفت .

تیمسار شهریار: به دقتاً اینطور بود.

سوال: بین فرمانده نیروی زمینی و فرمانده گارد شاهنشاهی در این زمینه تضادی به وجود نمی آمد.

تیمسار شهریار: نه اصلاً. حسن نیت بود حتی خود منم که فرمانده تیپ نادری بودم فرمانده نیروی زمینی مرا درخواست کرد برای جانشین فرمانده دانشکده افسری با ۵، ۶ ماه تأخیر انجام شد و نیروی گارد شاهنشاهی موافق نبود ولی خوب چون مجبور بودم من دیگر محل سازمانی نداشتم بایستی بروم به نیروی زمینی که بتوانم محل سرلشکری بگیرم موافقت کردند که من بروم به نیروی زمینی.

سوال: باز شما وقتی حرف میزنید شما جزو نیروی زمینی بودید در واقع یعنی وقتی که رئیس ستاد لشکر گارد بودید مگر نه. تفاوت از جهت این است برای اینکه جانشین فرمانده دانشکده افسری بشوید اینطوری بنظر میآید که شما رفتید به نیروی زمینی.

تیمسار شهریار: بله، به نیروی زمینی.

سوال: چند وقت جانشین فرمانده . . .

تیمسار شهریار: تقریباً ۶ ماه.

سوال: این بار که وارد دانشکده افسری شدید شرایط دانشکده افسری با گذشته خیلی فرق کرد.

تیمسار شهریار: خیلی فرق کرد هیچ قابل مقایسه نبود.

سوال: از چه نظر.

تیمسار شهریار: از نظر واقعاً کلاسهائی که بوجود آمده بود یا شما مثل اینکه وارد دانشگاه تهران

می‌شوید آزمایشگاهی که بوجود آمده بود کلاسهای آموزشی، استادها، خیلی واقعاً جالب بود.

سوال : قبل از شما کی فرمانده دانشکده افسری بود.

تیمسار شهرداری : یعنی فرمانده دانشکده افسری تیمسار سرتیپ بیگلری بود من جانشین ایشان بودم .

سوال : پس شما با تیمسار بیگلری کار می‌کردید در آن زمان که ایشان در آنجا بودند بعد از این ۶ ماه رفتید به . . .

تیمسار شهرداری : لشکر کردستان.

سوال : دورانی که شما با تیمسار بیگلری کار می‌کردید همین ۶ ماه بود که مستقیم باهاش کار میکردید یا بعداً یا قبلاً باهم بودید...

تیمسار شهرداری : نخیر همین ۶ ماه.

سوال : ایشان با شما هم‌دوره بودید باهم، بعدش رفتید به . . .

تیمسار شهرداری : لشکر کردستان.

سوال : حالا باید سال ۵۷ باشد.

تیمسار شهرداری : مهر ۱۳۵۷.

سوال : مهر ۱۳۵۷ و شما وقتی رفتید به آنجا به عنوان فرمانده لشکر کردستان در یک شرایطی رفتید که اوضاع مملکتی دچار هیجان داشت میشد مهر ۱۳۵۷ تازه آقای آموزگار نخست وزیر شده بود و تیمسار اویسی فرمانده نیروی زمینی بودند.

۲۹ خدا رحم شهرداری

تیمسار شهرداری : نیروی زمینی بودند که مرا خواستند به نیروی زمینی فرمودند برای فرماندهی لشکر ۲۸ انتخاب شدی گفتم کی بروم فرمودند امروز بروی بهتر از فردا است که من همانروزش حرکت کردم رفتم.

سوال : رفتید آنجا تیمسار قره باغی رئیس ستاد بزرگ بودند آن زمان نه، تیمسار ازهارای رئیس ستاد بودند تیمسار قره باغی فرمانده ژاندارمری و تیمسار عظیمی هم وزیر جنگ بودند شما با همه این کسانی که فرماندهی داشتند کار کردید و آشنا بودید باهاشان . خوب لشکر کردستان که شما رفتید محلش در کجا بود.

تیمسار شهرداری : لشکر کردستان البته سه تیپ داشت یک تیپش در سقز بود یک تیپ پیاده و یک تیپش در مرند بود یک تیپ منها البته، یک گردان تانک در مرند داشتیم با دو گردان پیاده یک گردان باز از تیپ دوم در مریوان بود و تیپ یکم هم در خود سنندج بود بعدگردان مهندسی بود که در خود سنندج بود گردان مخابرات بود در خود سنندج بود پشتیبانی لشکر در خود سنندج بود البته عواملی در پادگانهای مختلف بود خود پشتیبانی لشکر شامل گردانهای مختلف است . گردان بهداری است، گردان ترابری است. گردان تعمیر نگهداری است ، واحد اسلحه و مهمات است، دسته دفن و کفن، دسته موزیک است چون پادگانها مختلف بود عواملی از این قسمتها در پادگانهای مختلف بودند البته عواملی هم از ارتش ما در سنندج داشتیم .

سوال : سنندج یعنی آن منطقه کردستان. مقر خودتان در سنندج بود فرماندهی و قرارگاههای فرماندهی در سنندج بود و استاندار کردستان کی بود.

تیمسار شهرداری : آن موقع تیمسار سرلشکر بازنشسته غفور علیزاده بودند.

سوال : مأموریت لشکر کردستان که شما فرماندهیش را داشتید چه بود در این زمان.

تیمسار شهرداری : البته یک مأموریت عملیاتی داشتیم یک مأموریت به اصطلاح دفاعی بود که خوب طبق طرحهایی که نیروی زمینی داده بود مواضع لشکر مشخص بود که می دانستیم در هر موقعی که اعلام میشد

۳۰ خدا رحم شهرداری



هر واحدی کجا باید برود مواضعش را اشغال کند یا مأموریت تهاجمی بود که آنهم مشخص بود طبق طرحهای نیروی زمینی لشکر میدانست که چه مأموریتهایی باید انجام بدهد.

سوال : یعنی لشکر میدانست یعنی چه. شما بعنوان فرمانده لشکر میدانستید رئیس ستادتان میدانست دیگر کی میدانست آیا اینها چیزهایی بود که تمام فرماندهان میدانستند.

تیمسار شهرداری : چون فرماندهان مجری این کار بودند مسلماً در جریان کار بودند.

سوال : یعنی هرکسی که فرمانده تپپی میشد یا فرمانده گردان بود تا چه سطحی برنامه های کلی دفاعی را به انجام می رساند.

تیمسار شهرداری : تا رده تیپ میدانستند ولی خود بخود گردانها که میرفتند و میآمدند تمریناتی انجام میدادند می دانستند که مأموریت هایشان چه هست، حتی مسیرها را مجبور بودند فرمانده گروهانها بروند شناسائی کنند در نواحی مختلف بروند شناسائی کنند محورهای نفوذی را ببینند شناسائی کنند حتی داخل خاک عراق می شدند که مطمئن بشوند غافلگیر نشوند راهی را که باید بروند قطعاً باید بروند شناسائی بکنند بدانند بنابراین کارها انجام می شد یا مثلاً در سال ۵۷ ما یک چیز فوق العاده داشتیم یک گردان منها ما در ارتفاعات جولان داشتیم.

سوال : گردان منها.

تیمسار شهرداری : بله در حدود یک گردان فرستاده بودیم به خط آتش بس بین اسرائیل و سوریه زیر امر سازمان ملل متحد بود.

سوال : گردان منها یعنی نه کاملاً.

تیمسار شهرداری : گردان کامل نبود. با سلاح پشتیبانی اینها نبود.

سوال : که این را فرستاده بود به . . .

تیمسار شهریار : ارتفاعات جولان زیر امر سازمان ملل متحد.

سوال : ولی از شما فرستاده بودید آنجا آن طرفتان کی بود طرف عراق.

تیمسار شهریار : طرف عراق خوب لشکر عراق بود.

سوال : آنها هم یک چیزی شبیه در آن طرف داشتند آنها هم به داخل میآمدند و شما هم . . .

تیمسار شهریار : البته شاید آنها هم میآمدند و این دیگر بستگی داشت به مهارت فرمانده که چکار بکند که آنطرف متوجه نشود یک وقتی یکی از عوامل افسران ما را دستگیر میکرد خوب این از نظر سیاسی ایجاد ناراحتی میکرد و آن بستگی به زرنگی و یا وارد بودن آن فرماندهان بود مسیری که باید میرفتند ، میرفتند شناسائی میکردند که بدانند کجا باید بروند گم نشوند مسیر را اشتباهی نروند این کارهایی بود در لشکرهای مرزی اصولاً میکردند.

سوال : افسرانی که با شما کار میکردند در آن منطقه اصلاً کار کرده بودند.

تیمسار شهریار : بله یکی سرتیپ خسرو نژاد بود که معاون لشکر بود سرتیپ اصلی بود که اصولاً خودش آذربایجانی بود سرتیپ عشایری بود اینها در آن منطقه کار کرده بودند.

سوال : شما وقتی رفتید به لشکر کردستان در آن زمانی که زمان مشکلی بود به اصطلاح از نظر سیاسی کسی با شما صحبت کرد که میروید آنجا شرایط چه هست و یا چه اتفاقاتی دارد در مملکت میافتد.

تیمسار شهریار : البته خود تیمسار اویسی مرا تاحدودی توجیه کردند.

سوال : چطور.

تیمسار شهریار: گفتند منطقه فعلاً ناآرام است شما باید خیلی مراقب باشید به اصطلاح مأموریتتان بنحو احسن انجام بشود و هرنوع آمادگی را داشته باشید.

سوال: خوب در این حد است که معمولاً به هر فرماندهی لابد می‌گویند ولی می‌خواهم ببینم وقتی که شما رفتید به کردستان این احساس را داشتید که مملکت ممکن است در یک شرایط نا بسامانی قرار بگیرد.

تیمسار شهریار: ابدأ برای اینکه آنجا اولاً تظاهراتش خیلی جزئی بود یک آقای مفتی زاده‌ای بود اهل خود سنندج بود مدرسه قرآن هم داشت آنجا ایشان هفته ای دو سه روز مثلاً بچه‌ها را توی خیابان می‌کشاند دنبال خودش از ۱۵۰ نفر تجاوز نمی‌کرد همه بچه بودند وسط خیابان نماز می‌گذاشتند و یکی از خصوصیات این شخص این بود مثل اینکه کمونیست‌ها را می‌شناخت نمی‌گذاشت کسی وارد صفوف خودش بشود یکی هم آخوندی بود به نام صفدری که آنهم از قم آمده بود که او هم در مسجد شبها شروع کرده بود ولی اوائل آن چنان شدید نبود و حتی در اثر تبلیغات سوئی که میشد گویا به تبعیت از شهرستانهای دیگر اینها شروع کردند مثلاً اوائل بهمن ماه یادم است تیمسار علیزاده استاندار با تماس با تهران وزارت کشور اجازه گرفتند این دونفر را دستگیر کنیم بفرستیم البته شورای شهر تصویب کرد ایشان هم تقاضا کرد فرستاد اینها را به تهران بعد از دو روز سه روز آقای اردلان وزیر دربار تلفنی از آقای استاندار خواهش کردند که اینها تعهد کردند دیگر کاری نداشته باشند اجازه بدهید اینها برگردند و اینها برگردند اینها برگشتند دومرتبه همان بدتر شلوغ کردند با برگشت اینها تیراندازیهای شبانه حتی بمب‌هائی دست ساز مرتب منفجر میشد ناآرامی‌ها بیشتر شد مثل اینکه پشتیبانی حس کرده بودند درموقع برگشتشان.

سوال: شما که رفتید به کردستان اگر من اشتباه نکنم گفتید مه‌ماه ۱۳۵۷ رفتید آنجا مهر ۱۳۵۷ تا اسفند ۵۷ بعد فروردین ۵۸ این وقتها هنوز اینقدر مسئله سیاسی زیاد نبود.

تیمسار شهریار: ۵۸ نخیر ۲۲ بهمن ۵۷.

سوال: آها بله بله ببخشید من اشتباه کردم جلو رفتم یعنی شما ۲۲ بهمن ۵۷ بود که این جریان شد و شما

۳۳ خدا رحم شهریار

در واقع ۶ ماه آنجا بودید این ۵ ماهی بودش این ماههای مشکلی بود یعنی همان زمانی که آنجا بودید شرایط در جاهای مختلف ایران مشکل شده بود ولی در آنجا شما فکر می کنید وقتی رفتید معدنک احساس این را نداشتید آن موقع که شما رفتید با وجود اینکه وقتی شما رفتید آنجا در تهران حکومت نظامی شده بود. یعنی تیمسار اویسی وقتی با شما صحبت کرد ایشان همان وقت فرمانده حکومت نظامی بود.

تیمسار شهرداری: نه فکر نمی کنم حکومت نظامی نبود آن موقع.

سوال: حکومت نظامی هنوز نبود ولی چند روز بعدش حکومت نظامی شد این آقایانی مثل حزب دموکرات کردستان اینها با شما تماسی نداشتند یا شما با ایشان تماسی نداشتید.

تیمسار شهرداری: نه با اینها ما تماس نداشتیم ولی البته اینها فعالیتهایی می کردند و مرتب شبانه پخش میکردند و همین ها بودند که شبها باعث تیراندازی و انفجار بمب ها می شدند.

سوال: تیمسار دو سه تا اسم هست در بین این کردها که در این دوران بخصوص اهمیت سیاسی خاص دارد یکی از اینها که البته قاسملو از نوع همین افرادی است که راجع بهش صحبت می کردیم یکی دیگر عزالدین حسینی است نمیدانم اینها به اصطلاح با دولت در این زمان هیچ ارتباطی داشتند چه از طریق نظامی چه از طریق استانداری.

تیمسار شهرداری: نه مطلقاً فقط مثل اینکه رئیس ساواک گاهی با عزالدین حسینی تماسی می گرفت یعنی با ایشان رفت و آمدی داشت ارتباطی داشت.

سوال: که رئیس ساواک کردستان یک زمانی ..

تیمسار شهرداری: آن موقع سرتیپ نصرتی بود.

سوال: افسر آکتیو بود که رئیس ساواک بود یا اینکه بازنشسته بود.

تیمسار شهریار: نخیر ایشان افسر رسته ارتش مخابرات بود بعد به هوابرد رفته بود رشته هوابرد را هم دیده بود بعد به ساواک منتقل شده بود چون البته اینها دیگر سرتیپ شده بودند دیگر نمی توانستند.

سوال: نحوه ای که سازمان نظامی شما در منطقه پراکنده شده بود در منطقه جا گرفته بود دلائل خاصی داشت که می توانید راجع بهش صحبت بکنید.

تیمسار شهریار: یعنی واحدها در منطقه طوری به اصطلاح مستقر شده بودند که دسترسی به انتقال آنها به مرز به اصطلاح به سهولت انجام می گرفت ضمن اینکه عدم تمرکزیشان رعایت شده بود یکی در سقز بود یکی در مریوان بود خود لشکر و سایر عواملش در سقز بودند که اینها به اصطلاح رفتن به مرز خیلی سهل الوصول بود یعنی جایی را که اشغال کرده بودند فقط یک تیپ ما در مرند بود آن به علت نداشتن جا بود یعنی ساختمانهای لشکر سنندج حالا حاضر نشده بود و آن تیپ را موقتاً در مرند مستقر کرده بودیم.

سوال: که بعد قرار بود برگردد به . . .

تیمسار شهریار: می آمد به اصطلاح در لشکرها مستقر میشد در منطقه سنندج مستقر میشد.

سوال: عده زیادی صحبت از این می کنند دلیلی که ارتش ایران اینجا گسترده شده بود و از نظر نفرات افزایش پیدا کرده بود از نظر تسلیحات تمام اینها برای کنترل مردم ایران بوده برای پشتیبانی از نظام سیاسی و برای پشتیبانی از نظام پادشاهی در ایران در مورد فرماندهی که شما داشتید در مورد لشکر کردستان و نحوه به اصطلاح سازمان یابی و جایگزینی واحدهای این لشکر نظر شما چه هست آیا چنین چیزی صحیح است.

تیمسار شهریار: نه مطلقاً، من در پیرانشهر هم بودم، لشکر آذربایجان که من در آن فرمانده گردان بودم و در مرز ایران و عراق مستقر شده بود، وظیفه دفاعی داشتیم و احتمالاً تهاجمی، کردستان هم که فرمانده لشکر بودم مأموریت همین بود کاری نداشتم حتی در بهمن ماه که اوضاع خیلی شلوغ شده بود ما فقط یک گروهان گذاشته بودیم در اختیار شهربانی که به اصطلاح از نظر تأمین کلانتریها و خود شهربانی که

شهرستانی بتواند از حداکثر پاسبانها و نفراتش برای تأمین شهر استفاده کند کاری نداشتیم به آنها، حتی درموقع بحرانی که ایجاد شده بود از دسته نیروی زمینی اواخر دیماه بود اواسط دیماه بود دستوری رسید که یک واحد به مرز تغییر مکان پیدا کند یعنی تیپ خود سنندج را ما فرستادیم به مرز و علتش این بود که چون خود ارتش عراق مرتب کردها را می‌کوبید ایجاد ناراحتی کرده بود حتی خود من که یکی دو تا پرواز هوایی داشتیم دیدم که حتی دهات آن مرز مشترک را در خاک عراق اینها با بولدوزر صاف کرده بودند که کردها را ببرند به طرف جنوب غرب عراق و چون بازهم کردها مقاومت نشان میدادند و به اصطلاح استقامت می‌کردند و تیراندازی می‌کردند و مزاحم ارتش عراق بودند آنها می‌گفتند ایران اینها را پشتیبانی می‌کند فکر می‌کنم به همین علت ارتش دستور داد که ما مرز را ببندیم و در همین موقع بود که علاوه بر اینکه خود یک تیپ ما فرستادیم مرز را کاملاً بست دستور رسید که چند نفر افسر با عوامل مخابراتی یکی از لشکرهای عراق می‌آید در کردستان در سنندج ما اینها را در جای مناسبی مستقر کنیم که اینها خودشان با فرماندهان عراقی در تماس باشند بتوانند نظارت داشته باشند و آنها را توجیه کنند که وضعیت داخل ایران در چه حال است و اما در مورد مثلاً یادم است یک این افسران عراق قرار بود روز چهارشنبه وارد بشوند روز پنجشنبه وارد شدند یکروز دیرتر وارد شدند یا مثلاً وسایل بی‌سیم و اینها را که مال ارتش عراق یعنی به کردستان آمده بودند قرار بود با باقی‌های خود ارتششان در داخل عراق تماس بگیرند اینها نتوانستند ارتباط برقرار کنند که افسران مخابراتی ما ارتباط اینها را برقرار کردند چون ما یک واحد مخابراتی یعنی بی‌سیم نفرات مخابراتی فرستاده بودیم داخل عراق که آنها هم فرستاده بودند داخل خاک ایران یعنی از لحاظ آموزش آن چنان اینها ورزیدگی نداشتند نتوانستند بی‌سیم خودشان را تنظیم کنند که افسران ما تنظیم کردند البته لشکر رضائیه هم همین مأموریت را داشت منتهی زد و خوردی که در منطقه لشکر رضائیه بود در منطقه کردستان آن چنان شدت پیدا نکرد و حتی در مدت ۱۵ روز یا ۲۰ روز فقط یک جوان ۱۵، ۱۶ ساله زخمی شده بود به خاک ایران فرار کرده بود که آنها واحدها در خط دستگیرش کردند فرستادند به بیمارستان ولی بعداً که افسر عملیات اطلاعات نظامی لشکر رضائیه که در منطقه درگیری بیشتری بود ما همدیگر را دیدیم برای من تعریف کرد و گفت که به افسران رابط عراقی که در منطقه لشکر رضائیه بودند عملاً نشان دادم ببینید تیراندازی اینها درست نمی‌کنند کردها اینجا دارند به اینها تیراندازی می‌کنند آنها نشانه‌گیری شان درست نیست این عدم ورزیدگی واحدهای پیاده عراق را نشان میداد آنها که شما می‌فرمائید من در لشکر گارد هم که بودم رئیس ستاد بودم محورهای مأموریت اصلی ما پوشش محورهای شمالی بود که رینه، مرزن‌آباد، زنجان و اینها جزء عوامل لشکر گارد بود منتهی ستاد لشکریشان بر مبنای اصول تاکتیکی در . . . است این واحدها همه در سطح بودند عوامل

لجستیکی فرماندهی در . . . . را داشت.

سوال : شما به عنوان یک فرمانده نظامی که درمرز قرار داشتید ارزیابی تان الان یک چیزهایی صحبت دارد ولی ارزیابی تان بطور کلی از ارتش عراق چه بود.

تیمسار شهریاری : همانطور که عرض کردم آنها یک مهارتی درجایگاهی داشتند حالا نمیدانم چرا برای اینکه زیاد به اصطلاح رئیس جمهور عراق وحشت داشت اینها را جایجا میکرد از لحاظ جایگاهی تغییر مکان واحدهای ارتش عراق واقعاً خیلی فوق العاده بودند خیلی خوب بودند سریع تغییر مکان می دادند مثلاً شما امروز اگر می دیدید یک تیپ اینجا هست فردا صبح آثاری از این تیپ نبود فوری تغییر مکان میدادند ولی از لحاظ ورزیدگی و آموزش نظامی و روحیه آن چنان نبودند همانطور که گفتم اینها با یکروز تأخیر افسرانشان آمدند به کردستان وسائل مخابراتیشان را نتوانستند خودشان تنظیم کنند که افسران ما این کار را کردند و گزارشی که افسر اطلاعات و عملیات لشکر رضائیه به من داد خوب عملاً به عراقیها نشان دادم که ببینید اینها ورزیدگی سربازهای شما دقت . . . . ورزیدگی کامل را ندارند.

سوال : دراین ماهها که شما آنجا بودید که همزمان با همین مسائل انقلاب و پیچیدگی اوضاع هست در خط فرماندهی شما خللی وارد نشد.

تیمسار شهریاری : مطلقاً.

سوال : یعنی تمام افسران شما دستورات شما را قبول می کردند.

تیمسار شهریاری : صد درصد حتی متأسفانه یک شایعه ای بود که یکروز به من گزارش دادند که لشکر یکی از پادگانهای لشکر رضائیه اعتصاب غذا کرده چون ما گاهگاهی به فرماندهان لشکر رضائیه تلفنی در ارتباط بودیم تلفن کردم آن موقع تیمسار سرلشکر همایونی که فرمانده لشکر بودند به محضی که صدای مرا شنید با لهجه مخصوص گفت همشهری شنیدم که لشکر سنندج اعتصاب غذا کرده گفتم چنین چیزی نیست اتفاقاً من شنیدم یکی از پادگانهای شما اعتصاب غذا کرده گفت آی نامرادها ببین چه می کنند چه ها که نمی کنند یعنی دراینجا شایع می کردند لشکر رضائیه اعتصاب غذا کرده در رضائیه شایع می کردند

لشکر سنندج اعتصاب غذا کرده که چنین چیزی نبود.

سوال : یعنی در بین سربازهایتان و در بین کسانی که ابوابجمعی لشکر شما را تشکیل میدادند این اتفاقاتی که در داخل مملکت میافتاد این تأثیر روحی را نگذاشته بود.

تیمسار شهرداری : نه یعنی تأثیری بگذارند که ما را از مأموریت اصلی مان منفک کند مطلقاً نه حتی در این مدت یعنی روز ۲۲ بهمن یا روز ۲۳ بهمن بود فقط دونفر یک افسر یک درجه دار از لشکر سنندج یک ستوان توپچی بود و یک گروهبان وظیفه آمدند در دفتر من و گفتند فلان استوار که سختگیری می‌کرد در مورد فلان این را باید شما عوضش کنید گفتم شما اگر گزارشی دارید بکنید من می‌دهم ستاد بررسی میکند و ستاد کار خودش را می‌کند. فقط این دونفر بود که بدون رعایت سلسله مراتب آمده بودند به دفتر من والا کسی نبود البته در سقز هم یکی دونفر بودند ولی بطور کلی در جمع لشکر کردستان اگر ما ۳ ، ۴ افسر دو تا سه تا درجه دار بودند که علناً به اصطلاح عدم رعایت مقررات نظامی را کردند والا ما مطلقاً در آن لشکر چیزی ندیدیم .

سوال : یعنی کسانی که فرار بکنند بروند و نباشند.

تیمسار شهرداری : فرار هم حتی شایع بود، اتفاقاً روز ۲۲ بهمن بود یا ۲۳ بهمن به تهران بهرکجا که تلفن زدم کسی جواب مرا نداد نیروی زمینی جواب نداد ستاد بزرگ جواب نداد دانشکده افسری تلفن کردم سرتیپ نادرشاکر گوشی را برداشت سرتیپ شاکر رئیس هیئت علمی دانشکده افسری بود ایشان تا صدای مرا شنید گفت کجا هستید گفتم سنندج گفت کجای سنندج گفتم دفتر سنندج تعجب کرد گفت مگر لشکر شما هنوز سرچایش است گفتم بله گفت که تمام پادگانهای تهران اشغال شده تا آنجائی که من میدانم بیشتر پادگانهای خارج از تهران را هم انقلابیون اشغال کرده اند گفتم نه خوشبختانه چنین چیزی در لشکر کردستان نیست مرنده، مریوان، سقز، خود سنندج ما همچنین اشکالی نداریم گفت شما فراری چیزی ندارید گفتم فراری داریم طبق معمول، گفت با اسلحه و مهمات گفتم نه چنین چیزی نیست واقعاً هم نداشتیم. فراری داشتیم طبق معمول خوب معمولاً سربازهای غایب داشتیم، فراری هم داشتیم یا غیبت، مثلاً یا دو روز، سه روز، پنج روز، ده روز تاخیر برمی‌گشتند ولیکن اسلحه بردارند فرارکنند چنین چیزی ما مطلقاً نداشتیم بهمین علت هم به هیچ یک از پادگانهای لشکر کردستان واقعاً دستبردی زده نشد منتها یکروز من فقط



سرحصیحگاه گفتم مراقب باشید که این انبار مهمات ما اگر خدای ناکرده نفوذی درش بشود یا انفجاری بشود منطقه سنندج از روی زمین پاک می‌شود بنابراین پاسداران و نگهبانان خیلی حواسشان جمع باشد البته این هشداری بود غیرمستقیم به خود اهالی کردستان که اگر یک وقتی بخواهند نفوذی کنند واقعاً چون در انبار مهمات ما همه جور مهماتی داشتیم و خدای ناکرده اگر انفجاری می‌شد واقعاً فاجعه ای بیار می‌آمد.

سوال : از مرکز از شما هیچوقت هیچ نوع کمکی نخواستند.

تیمسار شهرداری : نه، نه.

سوال : ولی آنوقت در شهر سنندج و در نواحی اطراف شما حکومت نظامی داشتید.

تیمسار شهرداری : حکومت نظامی نه آن چنانی البته من روز پنجم اسفند بود یک راه پیمائی بود پنجم بهمن بود مشروطه طلبان انجام دادند این در سنندج هم راه پیمائی تا دونیم و ۳ انجام شد بدون هیچ برخوردی منتها شبش یک پاسبانی را می‌کشند و روز بعد رئیس شهربانی که سرهنگ ناظمی نامی بود تازه آمده بود به من تلفن کرد بطوریکه خبر دادند پاسبانها خیال دارند امروز به شهر حمله کنند و انتقام آن رفیقشان را بگیرند و من کاری نمی‌توانم بکنم گفتم خیلی خوب شما اینها را جمع کنید همه بیایند توی شهربانی و من خودم می‌آیم با ایشان صحبت می‌کنم و تأمین کلانتریها را به عهده افسران و درجه داران مأمور از لشکر بگذارید بعد از یک ساعت خبر داد که همه حاضر هستند و منم رفتم برایشان نیم ساعت صحبت کردم و بهشان قول دادم آن کسی که رفیق شما را کشته مطمئن باشید دستگیرش می‌کنیم و به سزای خودش هم خواهد رسید و بروید سرکارتان در این موقع حساس آتو دست دشمن ندهید همه با کمال خوشحالی و شادی و سلامتی اعلیحضرت و نجات مملکت ایران هورا کشیدند و رفتند بعد رئیس شهربانی به من گفت برویم به دفتر من مرا به چائی دعوت کرد گفتم بروم از لحاظ روحیه تقویتش کنم دو دقیقه نشسته بودم دیدم صدای تیراندازی و داد و بیداد از بیرون و خیابان شنیده شد خود رئیس شهربانی نگاه کرد برگشت به من گفت با عرض شرمندگی من پاسبانهای کلانتری ۲ را یادم رفته بود بگویم بیایند و اینها از آنجا شروع کردند خود من از پنجره نگاه کردم دیدم پاسبانها ریختند توی خیابان دوتا ماشین را خودم دیدم چپ کردند و آتش زدند بطرف مرکز شهر میرفتند که بلافاصله با بی سیم به واحد آماده خبر دادم فوری این پاسبانها را در درجه اول با مسالمت جلبشان کنند به پادگان و اگر مقاومت کردند با زور اینها را وادار به تسلیمشان

کنند جلبشان کنند و همین کار هم شد البته این کار به مدت یکریع طول کشید که در این یکریع اینها موفق شده بودند ۵ نفر اشخاص بخصوص را که می شناختند کی ها هستند گشته بودند تعدادی زخمی کرده بودند چند تا مغازه های بخصوصی را که می شناختند آتش زده بودند حتی مسجدی را که همان صفدری شبها تویش سخنرانی می کرد آتش زده بودند که بلافاصله خود منم آمدم به مرکز شهرو دستور دادم آتش نشانی آمد خاموش کردند البته از کوچه ها در همین لحظه به ماشین خود من تیراندازی شد توی میدان که رفتم افسری که آنجا بود گفت از آن پشت بانک دارد تیراندازی میشود در هر صورت خیلی صریح این آتش کنترل شد و پاسبانها را گرفتند بردند پادگان روز بعد شنیدم که اهالی نسبت به مأمورین شهربانی بد رفتاری می کنند و به خانواده هایشان توهین می کنند که من رفتم بطرف شهربانی مجددا دیدم که رئیس شهربانی اصلاً منطقه را ترک کرده گذاشته بود رفته بود بلافاصله دیدم با این وضع یک تصمیمی خودم گرفتم اعلام کردم که همه افسران و درجه داران شهربانی و پاسبانها به مدت یکماه بروند مرخصی و کلیه اسلحه و مهمات و سوابقشان را تحویل سربازخانه بدهند بروند برای مرخصی.

سوال : این چه روزی و چه وقتی است.

تیمسار شهرباری : این دوروز بعد از همان پنجم بهمن فکر میکنم هفتم یا هشتم بهمن بود . بعد اتفاقاً شادروان تیمسار رحیمی رئیس شهربانی کل کشور تلفن کردند به من گفتند چه شده و چه خبره گفتم جریان این هست من دیدم رئیس شهربانی واقعاً موقعیتی ندارد در سنندج و کردستان اینها را مرخصشان کردم گفتند خوب حالا تصمیم گرفتی تصمیم خوبی گرفتی فقط مراقب باش که فاجعه ظاهری بیار نیاید بعدش تیمسار قره باغی تلفن کردند ایشان هم همین سوال را کردند به ایشان گفتم منجمه اعلامیه ای که ملاحظه می فرمائید جلوی تان هست این را تهیه کرده بودم گفتم اعلامیه را تهیه کردم و این را می خواهم بدهم به رادیو محلی که این اعلامیه را منتشر کنند گفت بخوان اعلامیه را، اعلامیه را خواندم گفتند خیلی خوب بعد از آنروز ببعده مجبور بودیم انتظامات شهر را برقرار کنیم شب قبلش هم گاهگاهی چوب بدست توی محله ها راه می افتادند همین کارها را می کردند. به اصطلاح بوسیله سربازها تامین شهر را برقرار کردیم البته شبها افرادی را می گرفتند مسلح به اسلحه بودند حتی تبر گرفته بودند کارد سنگری ، پنجه بوکس آنها را می گرفتند تحویل دادگستری میدادیم و دادگستری هم تعهدی می گرفت مرخصشان می کرد حتی یک شب یک مبلغ خیلی زیادی پول عراقی از زاپاز جیب یک راننده ای پیدا شده بود که البته پولها را خود من گفتم بدهم به راننده و از منطقه بیرونش کنم چون دیدم پول اینور و آنور برود صبح حرف

۴۰ خدا رحم شهرباری

تویش درمیآید ولی نه آن مدت منطقه خیلی آرام بود منتها روز ۲۲ بهمن ، ۲۳ بهمن بود.

سوال : این روز بعد از اتفاقی که در تهران افتاده بود.

تیمسار شهرداری : آقای دکتر خسروی نامی با یکنفر به ستاد لشکر مراجعه کرده بود که می خواهد مرا ببیند پذیرفتمش البته صحبت هائی کرد بعد گفتش یک تعداد تفنگ و مهمات آوردیم که تأمین شهر را برقرار کنیم گفتم نه لزومی ندارد قبل از شما صفدری از رئیس ستاد این تقاضا را کرده و ما تقاضایش را رد کردیم این منطقه مرزی است آرام است و اتفاقی نیفتاده لشکر و عوامل نظامی سرچایشان هستند.

سوال : اسم کوچک این آقای خسروی را شما یادتان هست.

تیمسار شهرداری : یادم نیست بعد از اینکه ایشان رفتند یک افسری داشتم به نام سرگرد کتیبه که ایشان افسر توپچی بود رئیس رکن سوم و افسر عملیات توپخانه لشکری بود چون شغلش را نیروی زمینی تصویب نکرده بود ما مجبور بودیم این را از این محل برداریم که این را آورده بودم به ستاد لشکر و گذاشته بودم رئیس روابط عمومی لشکر ایشان بلافاصله آمد توی اطاق من و گفتش من با صفدری رفیق هستم اگر اجازه بدهید صفدری را بگویم بیایند اینجا خدمت شما اگر فرمایشی دارید بهش بگوئید گفتم نه کاری به صفدری ندارم تعجب می کنم از اینکه تو چطور با آن مرد رفیقی و عذر ایشان را خواستم بعد رئیس ستاد وارد دفتر شد سرهنگ احمدی خدا رحمتش کند که ایشان را هم کُشتند ایشان آمد گفتش شب قبلش صفدری در مسجد بعد از اینکه حرفهایش را زده بود آخر شب گفته بود ای مردم این سرلشکر شهرداری مرا سرلشکر خطاب کرده بود سرلشکر شهرداری کسی است که روز هفده شهریور در میدان ژاله تهران آن جمعه سیاه را بیار آورد (در صورتی که من در تهران نبودم) اصلاً هرکه ایشان را ترور کند به بهشت میرود خدا کند این افتخار نصیب خود من بشود و بلافاصله می گذارد از درب پشت مسجد درمیرود که همان شب چند نفر از درجه داران ارتش میروند خانه اش را منفجر می کنند ایشان درخانه نبودند رئیس ستاد میآید داخل دفتر به من می گوید صبح رادیوی محلی سنندج گفته های آقای صفدری را تکرار کرده و بدحرفی های زیادی پشت سر من کرد. (پایان نوار ۱ ب)

## شروع نوار ۲۲

سوال : بفرمائید تیمسار راجع به این مسائل مربوط به آقای صفدری و دیگران که منتج به یک سلسله تصمیماتی میشود که شما گرفتید.

تیمسار شهرداری : البته رئیس ستاد عنوان کرد که افسران ستاد، فرمانده توپخانه لشکری، فرمانده پشتیبانی لشکر تصمیم گرفتند که بهتر است شما برای مدت محدودی هم شده از مرخصی سالیانه تان استفاده کنید و از منطقه خارج بشوید که لطمه به مأموریت های لشکر و موقعیت لشکر وارد نشود که من به رئیس ستاد گفتم خیلی خوب هر مطلبی را فوری صورتجلسه کنید و چون معاون لشکر در سقز بود دستور دادم مسئولیت لشکر را به سرتیپ اصلحی فرمانده تیپ یکم واگذار کنند و نامه اش را بیاورند خود من امضاء کنم و به واحدهای مختلف ابلاغ کنند بعد برای اینکه تهیه مسافرتم را ببینم به تهران، رفتم به باشگاه افسران بعد از چند دقیقه فرمانده قرارگاه به من تلفنی اطلاع داد در حدود ۵۰۰ نفر دور و بر ستاد لشکر جمع شدند و شعار میدهند بر علیه فرمانده لشکر به نفع خمینی اجازه می خواست آنها را متفرق کند که بهش گفتم نه اگر خواستند وارد ستاد لشکر بشوند شما صد درصد مقاومت کنید ولی نه بیرون ستاد کاری به آنها نداشته باشید البته خود من حدود ساعت یک و نیم یا دو بود یکی از افسران آمده بود در باشگاه افسران با ماشین ایشان از همان وسط افراد رد شدم منتها با لباس شخصی و در پمپ بنزینی که در خارج شهر باز بود ماشین را عوض کردم حرکت کردم به طرف تهران از راه بیجار بعد اتفاقاً در زنجان که رسیدم بعلت اینکه اینقدر این شهر شلوغ بود که چون استقبال میشد از آخوندهائی که از تهران میآمد من مجبور شدم تقریباً یکساعت و نیم بغل خیابان زنجان به ایستم تا راه باز بشود بعداً آمدم از طرف تاکستان و قزوین را رد کردم اول اتوبان کرج که رسیدم واقعاً اگر کسی تعریف می کرد برایم راه بندان یعنی چه باور نمی کردم خیلی خاک ریخته بودند درختهایی را جابجا کرده بودند به این اول اتوبان آورده بودند که اصلاً من تعجب کردم اینها برای چی البته برای جلوگیری از رسیدن واحدهای کمکی قزوین و همدان بود خوب بهر ترتیب بود آمدم تهران و تهران هم یک شهر مرده ای دیدم که بچه های ۱۰، ۱۲ ساله تفنگ راحت و آسوده روی دوششان بود دم چهار راهها ایستاده بودند دیگر در سنندج کارم تمام شده بود منتها روز بعد که رفتم به ستاد بزرگ و خودم را به مرحوم تیمسار بخشی آذر معرفی کردم جریان را بایشان گفتم و به ایشان هم تاکید کردم که اگر لازم است من برگردم به سنندج همین الان برگردم که ایشان گفتند نه صلاح نیست شما فعلاً در همین تهران باشید همان موقع سرگرد کتیبه تلفنی از ستاد بزرگ درخواست پشتیبانی هوائی کرده بود که چند فروند هواپیمای شکاری برود روی منطقه کردستان به اصطلاح نمایش هوائی بدهد از من

پرسید خبری است گفتم نه مطلقاً من گمان نکنم لزومی باشد و به این نتیجه رسیدم که بعد از رفتن من مثل اینکه فقط ایشان عهده دار شده ولی خوب خوشبختانه باز هم واحدهای . . .

سوال : ایشان یعنی.

تیمسار شهرداری : یعنی همان سرگرد کتیبه.

سوال : همان که درگذشته.

تیمسار شهرداری : بله که با صفدری رابطه داشته بعد البته من ساعت دو بود آمدم خانه، خانه که آمدم احتیاج هست راجع به دستگیری خودم بگویم.

سوال : حالا بعد صحبت می‌کنیم حتماً احتیاج است که این جریان را بگوئید. ولی من یک سوال دیگر دارم شما وقتی که روز ۲۲ بهمن که اعلامیه ارتش صادر شد مبنی بر بیطرفی، شما قبلش هیچ اطلاعی از اینکه یک چنین اقدامی ممکن است انجام بگیرد داشتید هیچکس حرفی میزد راجع به این.

تیمسار شهرداری : مطلقاً.

سوال : روز مثلاً ۲۱ بهمن یا ۲۰ بهمن انتظار شما از اینکه آینده چه بشود چه بود.

تیمسار شهرداری : والله ما فکر همه چیز را می‌کردیم جز اینکه این اتفاق بیفتد ولی فکر نمی‌کردم در مرکز و ستادهای فرماندهی نیروی زمینی و بزرگ به این زودی از بین برود.

سوال : شما با فرماندهان واحدهای دیگر با فرماندهان لشکرهای دیگر یا همجوار بهرحال و یا لشکرهایی که در جاهای دیگر بودند هیچ ارتباطی داشتید.

تیمسار شهرداری : ما ارتباط داشتیم حتی یکی از فرماندهان لشکر به من گفتش که ما بیکار نباید بنشینیم

۴۳ خدا رحم شهرداری

لازم شد باید با هم آهنگی فعالیتی بکنیم که چون آن دو فرمانده لشکر هردو شان سرلشکر بودند من سرتیپ بودم گفتم من در اختیار شما هستم هر تصمیمی بگیرید برای نجات مملکت من در اختیار شما هستم ولی روزی نمیدانم چه روزی بود لشکر رضائیه شلوغ شده بود برخوردی بین عناصر نظامی و اهالی شده بود که من تلفن کردم به فرماندهی لشکر وقت آنجا گفتم که آن موضوع را فراموش کن خودت هرکاری می خواهی بکن.

سوال : یعنی که او نیروی نظامی اش دچار اخلاص شده بود.

تیمسار شهرداری : دچار اخلاص شده بود بله حتی در پادگان سنندج هم خوب اخلاص را شروع کرده بودند مثلاً آن کسی که به اصطلاح مأمور تأمین گوشت و سبزیجات لشکر بود تهدید کرده بودند که اگر تو لشکر را پشتیبانی بکنی ترورت می کنیم یا یک استواری بود مأمور حفاظت خود من بود بهش پیغام داده بودند تو اگر فرمانده لشکر را ترور نکنی ما زن و بچه ات را می دزدیم روزانه یکیش را اعدام انقلابی خواهیم کرد که وقتی این استوار به من گفت گفتم از فردا لازم نیست تو بیای گفتم نه من همین امشب بچه هایم را می فرستم به مرند و شما را تنها نمی گذارم و انصافاً تا روز آخر این مرد با من بود.

سوال : اعلیحضرت روز ۱۶ ژانویه که مصادف با روزی در دیماه است ایران را ترک کردند شما و بهرحال نیروی نظامی که تحت فرماندهی شما بودند راجع به این مسئله چه فکر کردید.

تیمسار شهرداری : البته بی تأثیر نبود ولی باز هم ما هیچ مایوس نبودیم و فکر نمی کردیم به این زودی بقیه واحدهای نظامی. . .

سوال : ولی وقتی اعلیحضرت رفتند شاه از ایران رفت شما فکر می کردید که او رفت چه فکر کردید یعنی چه جوری برای خودتان و برای ارتش توجیه کردید.

تیمسار شهرداری : برای ارتش خود من اتفاقاً برای لشکر صحبت کردم که اعلیحضرت تشریف بردند موقتاً ولی عواملی که مملکت را باید بگردانند وزارتخانه ها سرچایشان هستند و هیچ خللی در مأموریت ما ایجاد نخواهد شد و واقعاً هم تا روز آخر لشکر کردستان پا برجا بود.

۴۴ خدا رحم شهرداری

سوال : شما خودتان شخصاً اعتقاد به این داشتید که اعلیحضرت رفتند برای یک مدت موقت برمی گردند.

تیمسار شهرداری : خود من هم اعتقادم براین بود.

سوال : که به این صورت هست و اینکه احیاناً شرایطی ایجاد بشود مملکت به این روز . . .

تیمسار شهرداری : مطلقاً حتی روز ۲۱ بهمن یادم است که یکی از افسران از کرمانشاه آمد ما تا روز ۲۲ بهمن مجسمه های شهر سرجایش بود روز ۲۱ بهمن یکی از افسران آمده بود تلفن کرده بود به آجودان من که این فرمانده لشکر کی هست این چه جوریه هست شما مجسمه هایتان هنوز پابرجاست در صورتی که جاهای دیگر از بین رفته این باعث افتخار من نظامی است من که آمدم اینجا روحیه ام چندین برابر رفته بالا که من از شنیدن آن اصلاً نگران شدم در صورتی که ما تا روز ۲۲ بهمن واقعاً هیچ انتظاری نداشتیم.

سوال : این تفاوتی که بین لشکر کردستان و بعضی از لشکرهای دیگر که طبیعتاً خیلی وضعشان ناجورتر بود وجود داشت این طبیعتاً یک بخشی مربوط به فرماندهی شما بود ایا اینک شما در یک منطقه سنی نشین بودید این تفاوت تأثیری داشت.

تیمسار شهرداری : فکر می کنم بی تأثیر نبود یکی اینکه واقعاً یک منطقه ای مرزی بود که خوب مأموریتها مشخص بود یکی منطقه سنی نشین بود و بی تأثیر نبود و همینطور که گفتم آن یارو آخوند صفدری که در مسجد میرفت ۴۰۰،۳۰۰ نفر بیشتر پیرو نداشت.

سوال : یعنی در واقع حداقل تا یکی دو روز، سه و چهار روز آخر داستان اگر قرار بود که شما برآوردی بکنید از اینکه چند درصد از مردم آن منطقه کردستان که شما درش عمل می کردید موافق با این تحولات، دگرگونیها، انقلاب اینها بودند چه عددی ، چه درصدی بنظرتان میرسید.

تیمسار شهرداری : من فکر می کنم حتی من پیش بینی کرده بودم یکی از انبارهای بزرگ لشکر را دادم آماده کردند برای اینکه اگر یک وقتی گفتند اخلاصگران دستگیر بشوند فکر نکنم از ۲۰ نفر تجاوز میکرد.

۴۵ خدا رحم شهرداری

سؤال : یعنی اگر ۲۰ نفر را شما می گرفتید منطقه آرام بود. فکر می کنید در مورد دیگران هم یعنی اگر ارتش عمل میکرد چه میشد.

تیمسار شهرداری : من فکر می کنم اگر ارتش وارد عمل شده بود کار به اینجاها نمی کشید یا حتی اگر خود شهربانی هم اجازه داشت عوامل اخلاگر را بموقع دستگیر کند کار به اینجاها نمی کشید حالا چه دستگاهی بود که نگذاشتند و مامشات می کردند آنرا من نمیدانم.

سؤال : افسران دیگر هم همینطور فکر میکردند.

تیمسار شهرداری : صد درصد.

سؤال : یعنی افسرانی که در فرماندهی های مختلف بودند درجاها دیگر.

تیمسار شهرداری : آنها را من خبر ندارم ولی آنهایی را که من خبر دارم یعنی خود لشکرکردستان را تا آنجائی که من میدانم همانطور که گفتم خدمتتان فقط یک افسر، یک درجه دار بدون رعایت سلسله مراتب به دفتر من آمد یک ستوان یک بود که آنهم لابد یا کمونیست یا مجاهد بود والا کس دیگری نبود یا فرماندهانی که با من در ارتباط بودند همه خیلی با روحیه خوب دنبال کارشان بودند حتی یک افسر زرهی درمرد که مرتب من با او در ارتباط بودم می گفت وضع خوب است.

سؤال : پس چطور در رضائیه وضع بد شد.

تیمسار شهرداری : آنرا نمیدانم آنرا باید دید.

سؤال : چون به نظر میرسد اینهایی که در . .

تیمسار شهرداری : چون برخوردی که با لشکر رضائیه شد ما نداشتیم.



سؤال : خوب تیمسار شما بعد آمدید تهران رفتید به ستاد بزرگ وقتی وارد ستاد بزرگ شدید چه جور بود شرایط .

تیمسار شهرداری : تأسف آور بود برای اینکه تیمسار حاتم مرحوم و تیمسار بخشی آذر را دیدم اینها با لباس شخصی پشت میزشان نشسته بودند نه واقعاً جای تأسف بود کسی نبود.

سؤال : تیمسار قره باغی نبود.

تیمسار شهرداری : نه ، نه. آن موقع قره باغی نبود آنروز مثل اینکه تیمسار قره باغی نبودند برای اینکه من تا روز بیست و چهارم سنندج بودم روز بیست و پنجم رفتم ستاد بزرگ.

سؤال : بله بیست و پنجم بود که شما رفتید ولی در آن زمان تیمسار بخشی آذر.

تیمسار شهرداری : تیمسار حاتم با لباس شخصی پشت میز نشسته بود.

سؤال : حاتم، حاتم با لباس شخصی پشت میز نشسته بودند چکار می کردند.

تیمسار شهرداری : هیچی تلفن و چیزی هم نبود فقط یک تلفن من صدایش را شنیدم که آنهم مال سنندج بود و آنهم سرگرد کتیبه بود.

سؤال : آنوقت شما از آنجا که آمدید بیرون احساساتان چه بود وقتی که از ستاد بزرگ آمدید بیرون.

تیمسار شهرداری : والله واقعاً اصلاً گیج بودم نمیدانم نمی توانستم قبول کنم واقعاً ممکن است چنین اتفاقی افتاده باشد بعدش رفتم منزل ساعت ۲ بود که رسیدم خانه نهار خوردم خوشبختانه بچه ها نبودند خودم بودم خانمم بود، خواهرم و شوهرخواهرم که یک دفعه دیدیم بیرون زنگ زدند بعد صدای تیراندازی شروع شد از پشت شیشه نگاه کردم دیدم پشت بام های همسایه ها را افراد مسلح بطرف خانه ما نشانه گیری

کردند با بلندگو هم مرا به نام می خواند که بروم بیرون من تنها کاری کردم خواهرم، خانم و شوهر خواهرم را فرستادم بیرون خودم اسلحه‌ام را برداشتم رفتم زیرزمین زیر پله ای به اصطلاح جان پناه گرفتم بعد آنها رفتند بیرون بعد دیدم آمدند تو مرتب تیراندازی بعد داخل زیر زمین دو سه نفر شدند یکی که به نزدیک من رسید خوب دیدم نزدیک میشود تیر بطرفش تیراندازی کردم اتفاقاً دچار وحشت شد افتاد من گفتم نکند واقعاً تیر بهش خورده دیدم نه.

سؤال : یعنی یک جوانی بود.

تیمسار شهریار : بله جوانی بود بعد دیدم کلالی صدایش می کنند بعد یک استواری خودش را معرفی کرد گفت تیمسار من استوار فلان هستم من در اهواز مرتوس شما بودم و چون مسیر خدمتی شما را میدانم قول به شما میدهم برای شما دردسری ایجاد نیست و شما آزاد می شوید البته با شرایطی آمدم بیرون که تفنگش بگذار بیرون باهاش صحبت کردم بهش گفتم من فکر میکنم تو از سنندج با صفدری آمدی گفت نه من نمی شناسم آنها را بعد یکنفر از همسایه خود شما تلفن کردند به مسجد الجواد که من مسئول آن هستم گفتند که یک تیمسار ساواکی وارد شد و خانه اش اینجاست بعد آنها آمدند دیدند که شما هستید قول میدهم که خطری ندارد بعد من آمدم دیدم بیرون بله پشت بام‌ها، کوچه اینها مرتب . . .

سؤال : منزلتان کجا بود.

تیمسار شهریار : منزل ما عباس آباد خیابان فرح جنوبی. گفتند شما باید بروید مدرسه پشت مجلس حالا اسمش یادم می‌آید هیچی دیدم ما را نشاندهند توی ماشین وسط دو تا ماشین جلو و عقب بود البته بعد توی ماشین یک پسره ای بود دیدم همان است گفتم شما کلالی فوتبالیست هستید گفت بله من کلالی فوتبالیست هستم یک کلالی داشتیم فوتبالیست بود.

سؤال : بله.

تیمسار شهریار : بعد گفتش شما ساواکی نبودید گفتم نه مسیر خدمتی من روشن است همان استوار هم اتفاقاً توی آن ماشین بود و شوهر خواهر من را توی آن ماشین سوار کردند بعد به استوار گفتم این را چرا

می بری گفت مرخصش می کنم وسط راه او را پیاده کردند ما را بردند مدرسه علوی آنجا که البته استوار هم خودش دم درب مسجد پیاده شد فقط ما را با دو تا ماشین بردند آنجا و آنجا رفتم در اطاق یک سرگرد چاقی نشسته بود توی آن اطاق و علامت هوابرد هم توی سینه اش بود بلند شد من نگاه کردم دیدم سرلشکر دکتر گوران هم آنجا بود گفت بفرمائید همین جا بنشینید تا ببینید چه می گویند بعد تلفن کردند داخل گفتند هدایتشان بکنید تو ما رفتیم داخل و ما را بردند توی اطاق بزرگی بود.

سوال : این حالا روز بیست و هفتم مثلاً یا بیست و هشتم.

تیمسار شهریار : همان روز بیست و پنجم.

سوال : همان روز بیست و پنجم بود که شما از ستاد بزرگ آمدید بیرون.

تیمسار شهریار : بله از ستاد بزرگ آمدم بیرون بعد دو نفر شخصی آمدند دو تا ورقه کاغذ دادند دست ما گفتند شما مسیر خدمتی تان و مشاغلتان را بنویسید من داشتم می نوشتم که تند آمد سر من گفت تیمسار بنویسید چه فعالیتی در راه به ثمر رسیدن انقلاب کردید و تا ده دقیقه دیگر ندهید ورقه تان را شب اینجا ماندید این حرفی که زد خوب من گوشی دستم بود که منظورش چه هست شاید یک آدم با حسن نیتی باشد اتفاقاً اسمش را پرسیدم بعد شروع کردم نوشتن که بله پلیس چون اهالی را کشته بود، زخمی کرده بود، آتش زده من پلیس را مرخص کردم اتفاقاً همانروز یک درجه دار موزیک با سه نفر سرباز توی یک ماشین شخصی با یک سنج میزد جلوی ستاد لشکر آمده بود نوشتنم بله دسته موزیک هم توی شهر به نفع انقلاب فعالیت کرده بود خلاصه نوشتیم دادیم بعد از یکریع ساعت گفتند بفرمائید.

سوال : شما را آزاد کردند.

تیمسار شهریار : ما را آزاد کردند ولی از آن اطاق تا دم درب که در حدود ۳۰ متر بود نیمساعت طول کشید تا من بیرون آمدم برای اینکه هر ۵ قدم ۵ قدم دو نفر ایستاده بودند "اسم شما" میرفتند تو می پرسیدند بفرمائید نفر بعدی "اسم شما" اینها مثل اینکه با مرکز مختلف ارتباط داشتند بله بعد آمدم خانه دیدم اهالی محل درب خانه ما جمعند که من آمدم خوب همه استقبال کردند بعد یکی گفت آن مرد

چاقی را می بینید آن دو ماه است آمده توی آن خانه رویروئی همین فلان فلان شده خبر داده ما رفتیم توی خانه. خانم اینها نگران بودند ناراحت بودند حتی دکتر بالا سرش بود بعد ما خوب خیالمان راحت شد ما دیگر آزادیم ولی از روز بعد این ور و آنور میرفتم برای کارهای بازنشستگی دوستان به من خبر دادند سرهنگ کتیبه رئیس اداره دوم شده و دنبال تو هست که ترا دستگیر کند که ما تغییر محل دادیم رفتیم توی یک خانه دیگر بعد عید ۵۸ بود یکی از فامیل ها تلفن کرد که رادیو و تلویزیون امشب اعلان کرده که شما خودتان را به دادگاه سندیج برای دادن بعضی آگهی ها معرفی کنید که باز من شب همانجا ماندم ولی خوب باز هم تغییر جا دادم و این کار ادامه داشت تا یکسال و نیم بعدش که من از ایران دیگر خارج شدم.

سؤال : یعنی یکسال و نیم شما کم و بیش پنهان بودید در جاهای مختلف آنوقت در این یکسال و نیم که در این مدت بعد از این جریان در ایران بودید با افراد نظامی دیگر هیچ تماسی داشتید.

تیمسار شهرداری : تماس می گرفتم سعی می کردم تماس بگیرم آنها خودشان را نشان نمی دادند چون من به اصطلاح مورد نظر بودم روزنامه ها نوشته بودند تلویزیون و رادیو مرا به نام خواسته بود آنها خودشان غیرمستقیم می کشیدند کنار.

سؤال : آنوقت بعد از این شما آمدید به . . .

تیمسار شهرداری : من رفتم به اسپانیا.

سؤال : از آنجا رفتید به اسپانیا با خانم با . . .

تیمسار شهرداری : نه، نه من تنها خودم البته چون دو نفر تشابه اسمی با من داشتند دو نفر یا سه نفر یکیشان شنیدم قبلاً بعد از انقلاب آمده امریکا برگشته غیرمستقیم تحقیق کردم که آیا در فرودگاه مزاحمتی سوالی تشابه اسمی گفتند نه بعد خود من از فرودگاه مهرآباد تحقیق کردم دیدم اسم جزء ممنوع الخروجها نیست و چون شناسنامه ام را در این مدت تهیه کرده بودم اتفاقاً روز پرواز من برخورد کرده بود تصادفاً روز بعد از آن کودتای نوژه که فرودگاه خیلی وضعیت خراب بود حتی یکی دو نفر که میدانستند کسی نمی دانست حتی نزدیکترین اشخاص من میدانستند حتی خانم نمیدانست آن یکی دو نفر که میدانستند گفتند

۵۰ خدا رحم شهرداری

الان بعد از امروز روز خطرناکی است اگر نیروی بهتر است گفتیم اتفاقاً امروز بهتر است چون واقعاً وضع ناجور بود آنجا هم خیلی شلوغ بود وارد فرودگاه شدم یک سرهنگ دکتری بود دندانپزشک تا مرا دید یک سلامی کرد یواشکی از بغل ما رد شد داخل اطاق گمرک شدیم به اصطلاح هواپیما دوساعت تاخیر بود پروازش بود سرتیپ دکتر جهانسوزی آن تو بود مرا دید ولی به روی خودش نیارود سرش را انداخت پائین هواپیما که سوار شدیم فرودگاه بعدی آمد جلو گفت چه جوری تو آمدی گفتیم خوب آمدیم دیگر بعد وارد اسپانیا شدیم چند وقتی آنجا بودیم که تیمسار آریانا ما را دعوت کرد برای ترکیه رفتیم ترکیه مدتی ترکیه بودیم که خوب متأسفانه آنجا هم کاری از پیش نرفت برگشتم اسپانیا البته تیمسار اویسی هم دعوت کرد به پاریس آنجا خوب متأسفانه چون می دانستیم فعالیتت از پاریس نمی شود هیچی برگشتم اسپانیا بعدش هم . .

سؤال : تیمسار یک سؤال دیگر بکنم شما که از کرمان آمدید چه مذهبی داشتید.

تیمسار شهریار : من زرتشتی ام.

سؤال : شما پیرو مذهب زرتشت هستید آنوقت در ارتش آمدید بالا آیا از این دیدگاه مذهبی هیچ وقت مسئله ای برای شما پیش نیامد.

تیمسار شهریار : مطلقاً بلکه من حس می کردم بهتر مرا پذیرا بودند استقبال می کردند دوستانمان حتی فرماندهانمان.

سؤال : در تمام موارد یعنی هیچ زمان شما احساس اینکه به این دلیل احیاناً یک مسئله ای باشد.

تیمسار شهریار : مطلقاً مطلقاً نبود.

سؤال : نبود و در این آخر که فرماندهی لشکر داشتید در دورانی که این دوران انقلابی که جنبه مذهبی شدید داشت بازم سربازانتان و افسرانتان که در این زمینه همه آگاه بودند ولی مطلقاً هیچکس یا هیچ زمانی نیستش که شما.

تیمسار شهرداری : بله همه آگاه بودند. حتی یادم است که من متأسفانه یک عمل جراحی آپاندیسیت در همان سنندج انجام دادم که آن به اصطلاح پیشنماز شهر آیه الله مردوخ روز بعدش آمد به عیادت من در بیمارستان آن میدانست دعا خواند برای من و نشست مطلقاً من حتی فکر می کنم قسمت اعظم موفقیت من به خاطر شاید زردشتی بودن بوده .

سوال : یعنی اینکه افسران دیگر از اینکه شما زردشتی بودید احساس نزدیکی بیشتری می کردند نشان نمایندگی یک سابقه تاریخی مشعشع ایرانی داشتید یعنی از این جهت بود.

تیمسار شهرداری : بله درست است حتی در دانشکده افسری من به وضوح این مسئله را حس می کردم بعضی دانشجویان یعنی واقعاً علاقمندیشان به من برای این بود که من زردشتی هستم.

سوال : خیلی جالب است.

تیمسار شهرداری : حتی مکاتباتی که برایم شده دارم واقعاً خودم افتخار می کنم.

سوال : خوب تیمسار خیلی ممنون از این صحبت آیا مطلب دیگری هست که خود شما بخواهید بفرمائید که به ذهن من نرسیده باشد.

تیمسار شهرداری : فقط همان اعلامیه ارتش است که این هم البته روزی که دادیم به رادیو سنندج که این اعلامیه را پخش کنند پخش نکردند که من تعجب کردم وقتی رئیس رادیو که واقعاً یک . . . حالا الان اسمش یادم نیست مال سنندج بود و از آن شاهدوست ها وطن پرستان شدیدی بود به من تلفن کرد گفت متأسفانه این دوستان من اینجا که یک خورده چیگرا هستند، کمونیست هستند، کمونا هستند این را نمی گذارند که پخش بشود اجازه میدهید این را من رد کنم به تهران در رادیو تهران این اعلامیه را پخش کنند گفتم بکن بعد شبی که آن گفته های صفدری را پخش کرده بودند بدون اطلاع رئیس رادیو بود و بوسیله همان عوامل کمونیست اینها بود که آن گفته های صفدری را پخش کردند بلافاصله هم گذاشته بودند از منزل خارج شده بودند خودشان هم وحشت داشتند.

سؤال : همین افرادی که این را پخش کرده بودند.

تیمسار شهرداری : همانطور که گفتم بدون اطلاع من مثلاً درجه دارها رفتند درخانه صفدری را منفجر کردند اینها تعصب و علاقه ای که خودشان به وطنشان داشتند این کارها را می کردند نه اینکه من اینها را هدایت کرده باشم و خود این کسانی که اخبار را پخش کردند میدانستند که هستند کسانی که اینها را به اصطلاح مورد سرزنش قرار بدهند که می ترسیدند و فرار می کردند و حتی یک عده سرباز ژاندارم ما داشتیم که رادیو و تلویزیون را نگهداری می کردند دوشب قبلش ریخته بودند تیراندازی کرده بودند که در روزنامه ها نوشته شده بود که به عوامل ژاندارم نگهبانان ایستگاه رادیو تیراندازی شده بود همان کمونیستها بودند شاید مامورین خودشان بودند.

سؤال : پس حالا یک سؤال آخری بکنم که سؤال ممکن است یک کمی مشکل باشد. ولی به عنوان یک افسر امیر ارتش که در خط جلونی نظام دفاعی ایران خدمت می کردید آن فرماندهانی که در نهایت تصمیم گرفتند ارتش بیطرف باشد اینها به نظر شما چه نوع افسرانی بودند در شرایط عمومی مملکت آیا راه دیگری داشتند یا این تنها راهشان بود چه احساسی دارید راجع به ایشان در نتیجه عملکرد ارتش در ارتباط با این مسئله انقلاب.

تیمسار شهرداری : آنچه که به نظر من میرسد اینکه واقعاً این مقابله با این به اصطلاح بحران دیر شد بطوری که در یک جلسه ای ما به تهران آمدم یعنی فرماندهان لشکر را خواسته بودند فرمانده لشکر مشهد آن شادروان سرتیپ یزدجردی بود و می گفتش آقایان صاف جلوی تانگ می خوابند آب و برق نداریم یا فرماندهان دیگر همه نگران بودند از اینکه دیر شده یعنی اگر باید فعالیتی میشد زودتر باید این کار انجام شود در صورتیکه این کمیسیونی که ما احضار شدیم به مرکز فکر می کنم دو ماه یا سه ماه قبل از ۲۲ بهمن بود ولی اصولاً این کار خیلی دیر شده بود و با این آمار فرارهایی که در سایر لشکرها ایجاد شده بود یا در خود تهران یا در قزوین جاهای دیگر به عقیده من کار مثبتی جز خونریزی زیاد انجام نمی شد.

سؤال : در آخر.

تیمسار شهریارى : درآخر چون واقعاً دیر شده بود.

سوال : خیلئ ممنون تیمسار خیلئ ممنون از لطفتان.